

ما ایران را آزاد خواهیم کرد

ایران آزاد

ارگان جبهه ملی ایران (هلند)

سال سیزدهم شماره ۱۵۴ مهر ۱۴۰۴

با هم همصدا شویم.
علیه حکم ضد
بشری اعدام



زندگی را اعدام نکنید

نمایه

برگه	نهیسته	نگارنده
۳	«من هم خمینی و هم خامنه‌ای را دیکتاتورهای بی‌خردی بیش نمی‌دانم»	جواد لعل‌محمدی
۴	نامه ۳۰ زندانی سیاسی: جان زندانیان در خطر است	
۵	بیانیه ۱۵۰ زندانی سیاسی سابق درباره مرگ سمیه رشیدی	
۶	نامه امیرحسین مرادی و علی یونسی: دانشگاه‌ها شبیه زندان و زندان‌ها	
۷	در نفی اعدام	کارل مارکس
۸	حکم اعدام محمدجواد وفایی در دیوان عالی کشور تایید شد	
۹	بابک شهبازی قربانی یک پرونده ساختگی شد	سعید ماسوری
۱۰	زندگی ما، مقاومت آنها، و رنج دیگران	آصف بیات
۱۵	درباره خلیل ملکی	همایون کاتوزیان
۱۸	ناصر تقوایی؛ نوشیدن «چای تلخ» سکوت در سانسور حکومت	حسام محجوبی
۲۳	ادعای جمهوری اسلامی درباره بازسازی و آماده‌سازی تجهیزات نظامی و آمادگی در صورت جنگی دیگر با اسرائیل و آمریکا	ناخدا محمد فارسی
۲۵	«حاجی آقا»	صادق هدایت
۲۶	آب در تمدن ایرانی	آرمین امید
۳۰	موج اعتراضات نسل زد در مراکش با ۳ کشته؛ دولت وعده اصلاحات داد	
۳۲	چین گودال درگذشت؛	
۳۳	راز استاد هلندی مرموز سرانجام فاش شد یوهانس ورمیر	برگرفته از تایمز

جبهه ملی ایران - روزنامه

www.jebhemelli.org

post4iraneazad@gmail.com

آدرس ایمیلی:

www.jebhemelli.org

جبهه ملی ایران-هلند بر روی شبکه اینترنت

«من هم خمینی و هم خامنه‌ای را دیکتاتورهای بی‌خردی بیش نمی‌دانم»



جواد لعل محمدی در دادگاه انقلاب: «من هم خمینی و هم خامنه‌ای را دیکتاتورهای بی‌خردی بیش نمی‌دانم»

در تاریخ ۱۴۰۴/۰۷/۱۲ دومین جلسه محاکمه جواد لعل محمدی در شعبه اول دادگاه انقلاب مشهد، توسط قاضی اکبری، رئیس دادگاه انقلاب خراسان رضوی تشکیل شد.

جواد لعل محمدی، معلم زندانی و از امضاکنندگان بیانیه ۱۴ که به دلیل اتهامات سیاسی قبلی پنج سال در زندان سپری می‌کند، طی شکایت اداره اطلاعات خراسان رضوی مبنی بر فعالیت تبلیغی علیه رژیم جمهوری اسلامی از داخل زندان، طی پرونده جدیدی مورد محاکمه مجدد قرار گرفت.

در این جلسه که با حضور آقای محمدباقر رضایی وحدتی وکیل ایشان برگزار شد، جواد لعل محمدی در دفاعیات خود گفت:

در سال ۱۳۵۷ خمینی به سوالی در تشریح جمهوری اسلامی گفت: هر شهروندی از افراد جامعه حق دارد از شخص اول مملکت سوال کند و او موظف است بیاید و پاسخ بدهد.

همچنین خامنه‌ای در حرم مشهد گفت: هرکس بگوید مخالف جمهوری اسلامی است و تحت تعقیب قرار گرفته، دروغ می‌گوید.

جواد لعل محمدی خطاب به رئیس دادگاه انقلاب گفت: مشی ولایت فقیه در این ۴۷_۴۶ سال جز دروغ، توهमत و کذب‌بافی در عیای استبداد چیز دیگری نبوده است.

وی همچنین گفت: هرکسی با رژیم مخالفت کند (حتی در سطح جزئی) با زندان روبرو می‌شود. هرکسی اندیشه عمیق و مخالف داشته باشد باید با گورهای دسته‌جمعی، خاوران و پارک‌آبی تهران و قزلحصار و سه گور جمعی جاده فرحزاد در دهه‌های ۷۰ و

حال آیا من اذهان عمومی را مشوش کرده‌ام یا خمینی و خامنه‌ای؟ من خمینی و خامنه‌ای را دیکتاتورهای بی‌خردی بیش نمی‌دانم.

اذهان عمومی را ولایت فقیه مشوش می‌کند که در حوزه‌های علمیه

به حکم «مکاسب» رسم کاسبی می‌آموزد

به حکم «حاشیه» سفسطه و مغالطه یاد می‌گیرد

به حکم «فقه و خارج فقه» خدعه و تقیه و نیرنگ می‌کند

و پس از «اجتهاد» بر هر حرامی آب پاک می‌ریزد و هر حلالی را می‌تواند حرام کند.

رژیم جمهوری اسلامی تا وقتی این‌ها را دارد هیچ نیازی به دشمن ندارد..

۱۳۶۰ و سال‌های بعد روبرو می‌شود. تحت رسوایی وزارت اطلاعات با سلاخی نویسندگان و فعالان سیاسی همچون داریوش فروهر و پروانه اسکندری و محمد مختاری و بسیاری از کشته‌های دیگر و آدم‌کشی‌های فراوان بر زمین کوبیده شد.

بر اساس فریبکاری و خزعبلات خامنه‌ای در حرم (قاضی اکبری: مواظب سخنانتان باشید وگرنه با اتهامات جدید روبرو می‌شوید) ما جمعی از معلمان مشهد و فعالان سیاسی مخالف جمهوری اسلامی در داخل کشور، موسوم به بیانیه ۱۴ خواهان استعفای خامنه‌ای، تغییرات بنیادین و تغییر جمهوری اسلامی (بر اساس حق شهروندی) شدیم. حاصل و نتیجه‌اش چه شد؟

۱۷۰ سال زندان برای این ۱۴ نفر او در ادامه گفت: این ولایت فقیه‌ی که ما دیده‌ایم، هر وقت می‌ماند مثل یک شعبده‌باز ماهر، از زیر کلاه ابریشمین ماورالطبیعه، یک خرگوش حقیقی در می‌آورد و مردم ساده‌دل هم به حکم لباس شریعت باور می‌کنند. این واقعیت جامعه ماست.

نامه ۳۰ زندانی سیاسی: جان زندانیان در خطر است

زندان دیگری منتقل شدند؛ «آزادی بی‌قید و شرط تمامی بیماران که، زندان شرایط ادامه معالجه و درمان به موقع آن‌ها را ندارد» و «تجهیز و راه‌اندازی درمانگاهی که جوابگوی نگهداری زندانیان بیمار و تحت درمان باشد.»

اسامی امضاکنندگان این نامه از این قرار است: محمدعلی محمودی، سالار طاهر افشار، اسماعیل اسلامی، سیامک امینی، ناصر امیرلو، مهدی فراخی شاندیز، حمید اردلان، بیژن کاظمی، پژمان توبره ریزمی، امیرحسین مرادی، رضا اکبری منفرد، مظلوم آرلی، فصح کارتاش، مرتضی صیدی، میرویسف یونسوی، مجتبی تقوی، محسن رزم آئین، محمدحسین عمیدی، شاهین ذوقی‌تبار، افشین رنگریز، بهزاد زرگین، علی بخاری، رضا اهتمامی، سیدمهدی وفایی ثانی، پوریان وحیدیان، نصرالله فلاحی، فرزاد معظمی گودرزی، بهنام مهاجر، مهدی عطایی و رضا حسینی.

از میان این زندانیان سیاسی، مهدی فرحی شاندیز و حمید اردلان در اعتراض به مرگ سمیه رشیدی در زندان قرچک و بی‌توجهی مسئولان و همچنین برای انتقال زندانیان سیاسی زن زندان قرچک به زندان اوین، دست به اعتصاب غذا زده‌اند. پیش از این نیز ۱۹ نفر از زندانیان سیاسی زن محبوس در زندان قرچک در سوگواری هم‌بندی‌شان سمیه رشیدی و در اعتراض به برخوردهای غیرمسئولانه از سوی مسئولان زندان قرچک و عدم پاسخگویی و پذیرش مسئولیت خود و همچنین در اعتراض به عدم انتقال زندانیان سیاسی زن به زندان اوین، اعلام کردند که از روز سه‌شنبه ۸ مهرماه به مدت دو روز اعتصاب غذا خواهند کرد.

پیش از ۱۵۰ نفر از زندانیان سیاسی سابق، از جمله نرگس محمدی، لویی آرنو، هستی امیری، بنجامین بریر، ناهید تقوی، محمد حبیبی، آرش صادقی، کیوان صمیمی، اسماعیل عبدی، جعفر عظیم‌زاده، سپیده قلیان، کیوان مهتدی، فرهاد میثمی، سیامک نمازی و... خواسته‌های مشابه ۱۹ زندانی سیاسی زن را مطرح کرده بودند.



می‌برد، از اردیبهشت‌ماه به اتهام «تبلیغ علیه نظام» به دلیل شعارنویسی بازداشت و ابتدا در اوین و سپس در زندان قرچک ورامین محبوس شده بود.

بر اساس گزارش‌ها، رشیدی در طول بازداشت بارها دچار حملات شدید صرع شد، اما مسئولان زندان قرچک از اعزام فوری او به مراکز درمانی خودداری کرده بودند. او در روزهای گذشته پس از بازگشت از پزشکی قانونی، در حالی که دچار تشنج شده بود، به‌جای انتقال مستقیم به بیمارستان برای تعویض لباس به بند فرستاده شد و در همان فاصله حال او وخیم شد و به کما رفت. خانواده این زندانی سیاسی نیز تحت فشار قرار گرفتند که علت مرگ او را «خطای پزشکی بیمارستان» اعلام کنند.

۳۰ زندانی سیاسی در نامه خود خواهان رسیدگی هر چه سریع‌تر به این موارد شدند: «شناسایی و محاکمه مسبب این قتل در کوتاهترین زمان؛ «بازگرداندن زندانیان زن که پس از حمله به زندان اوین به

۳۰ زندانی سیاسی با گرایش‌های مختلف در نامه‌ای از زندان با اشاره به مرگ سمیه رشیدی در زندان قرچک ورامین خواهان شناسایی مسببان این «قتل» و آزادی بی‌قید و شرط تمامی زندانیان بیماران شدند.

این ۳۰ زندانی سیاسی که تاریخ نامه آن‌ها دوشنبه ۷ مهر است، نوشته‌اند: خبر جان‌باختن زندانی زن، سمیه رشیدی بار دیگر ثابت کرد که مقامات مسئول زندان و قوه قضائیه با بی‌توجهی به امر رسیدگی به شرایط زندانیان به‌خصوص بیماران خاص، کوچکترین حقوق زندانی را ندیده می‌گیرند و بی‌کفایتی و اهمیت ندادن به ابتدایی‌ترین مسئولیت‌هایش در برابر زندانی، تکرار فجایعی این چنین را موجب می‌شود همان‌طور که هر ماه شاهد جان‌باختن عده‌ای و وقوع چنین فجایعی ناشی از ناکار آمدی ساختار رژیم و نقص آشکار حقوق بشر، وجدان هر انسان آزاده‌ای را به درد می‌آورد.

سمیه رشیدی، زندانی سیاسی ۴۲ ساله، ۳ مهر در بیمارستان جان باخت. او که از بیماری صرع رنج

بیانیه ۱۵۰ زندانی سیاسی سابق درباره مرگ سمیه رشیدی



چون بکتاش آبتین و بهنام محجوبی و ... را از ما گرفت. هشدار!

ما به صراحت اعلام می‌کنیم:

- جان انسان‌ها نباید قربانی بی‌تفاوتی، انتقام‌جویی سیاسی و ناکارآمدی سیستماتیک شود.
- سازمان زندان‌ها و نهادهای امنیتی مسئول مستقیم این مرگ‌ها هستند و باید پاسخگو باشند.

مطالبات ما:

۱. آزادی فوری و بی‌قید و شرط تمامی زندانیان بیمار، بدون توجه به سن یا اتهام.
۲. بازگرداندن فوری زندانیان سیاسی و عقیدتی از قرنطینه زندان قرچک به بندهای رسمی زندان اوین.
۳. شفاف‌سازی کامل درباره مرگ سمیه رشیدی و سایر قربانیان مشابه.

تشنج‌های شدید شد اما هر بار پس از انتقال کوتاه‌مدت به بهداری، بدون بستری در بیمارستان، به زندان بازگردانده می‌شد.»

این در حالی‌ست که مسئولان از نخستین روزهای بازداشت، از وخامت حال او آگاه بودند. با این وجود نه تنها اقدامی برای درمانش نکردند بلکه با تعیین وثیقه‌ای سنگین به مبلغ سه میلیارد تومان مانع آزادی‌اش شدند؛ رقمی که خانواده توان تأمین آن را نداشت. حتی با وجود تهدید جدی جان او، حاضر نشدند میزان وثیقه را کاهش دهند.

سمیه رشیدی تنها قربانی این بی‌عدالتی نیست. در هفته‌های گذشته، جمیله عزیزی و سودابه اسدی، دو زندانی دیگر با اتهامات مالی نیز به دلیل محرومیت از رسیدگی پزشکی در زندان قرچک جان خود را از دست دادند. این فجایع ادامه همان روند مرگ‌های پرشماری‌ست که پیش‌تر قربانیانی

بیانیه جمعی از زندانیان سیاسی سابق

با نهایت اندوه و تأثر، درگذشت سمیه رشیدی را به خانواده داغدار او، هم‌بندی‌هایش و همه‌ی دل‌سپردگان راه آزادی و برابری تسلیت می‌گوییم. مرگ سمیه نه ناگهانی بود و نه اجتناب‌ناپذیر بلکه یک مرگ سیستماتیک بود؛ نتیجه‌ی مستقیم بی‌توجهی عامدانه، ناکارآمدی ساختاری و سیاست‌های سرکوبگری که جان انسان‌ها را در زندان‌های جمهوری اسلامی به هیچ می‌گیرد.

به گواهی ۴۵ تن از زندانیان سیاسی زن در بند قرچک ورامین:

«سمیه رشیدی نه دچار اعتیاد بود و نه از بیماری روانی رنج می‌برد. او از بدو ورود به زندان، به بیماری صرع مبتلا بود و این موضوع به اطلاع مسئولان امنیتی، سازمان زندان‌ها، زندان اوین، زندان قرچک و بهداری قرچک رسیده بود. طی ماه‌های اخیر بارها در برابر چشمان ما دچار

۴. محاکمه مسئولان متخلف و بی‌کفایت.
 ۵. تعطیلی زندان فرچک ورامین؛ مکانی که شایستگی نگهداری هیچ انسانی را ندارد.
 مرگ سمیه هشدار آشکاریست: تا زمانی که سکوت کنیم، «سمیه»‌های دیگری قربانی خواهند شد.
 اسامی:

محمدصادق آخوندی، ابوطالب آدینه‌وند، لویی آرنو، یاسمن آریایی، حمید آصفی، مهرداد آهن‌خواه، حامد آئینه‌وند، شاپور احسانی‌راد، پیمان احمدی، شاهرخ احمدی، علیرضا احمدی‌راد، میر اخوان، علی اسدالهی، حسن اسدی‌زیدآبادی، رویا اسکویی، سمانه اصغری، مریم افرافراز، علی افشاری، نادر افشاری، رسول اکبری، رضا اکوانیان، زهره امانی، هستی امیری، اکبر امینی‌ارمکی، پیام باستانی، شیده باقری، محمود باقری، سحر برلویی، حمیدرضا برهانی، بنجامین بریر، قربان بهزادیان‌نژاد، سیدعلیرضا بهشتی‌شیرازی، مسعود پدram، ناهید تقوی، ملی جعفری، پویا جگروند،

بهنام چگینی، محمد حبیبی، رایحه حسینی، محمدولی حیدریگی، سجاد خداکرم، محمدرضا خسروی، خلیل خلیل‌پور، زهرا خندان، امید خوارزمیان، ابراهیم خوش‌سیرت، واحده خوش‌سیرت، آنا دائمی، جمیله دستکزه، مائده دلبری، امیرخسرو دلیرثانی، محمدصادق ربانی، علیرضا راجایی، علیرضا رجیبیان، کامران رحیمیان، حسین رزاق، الهام رسولی، امید رضایی، سعید رضوی‌فقیه، رضا رمضان‌زاده، نسرين روشن، رقیه زارع‌پورحیدری، کاوه زاهدی، حسین سربندی، نسیم سلطان‌بیگی، بهاره سلیمانی، عماد شرقی، علی شریعتی، صبا شعردوست، شهریار شمس، پرویز شهرپر، شادیه شهیدی، آریا شیخی، سارا شیروانی، آرش صادقی، ماندانا صادقی، کیوان صمیمی، مراد طاهباز، نرگس ظریفیان، دنیا عبادی، آرمیتا عباسی، اسماعیل عبدی، علیرضا عبدی، منیره عربشاهی، بهزاد عربگل، روئین عطوفت، جعفر عظیم‌زاده، طاهره علایی‌طالقانی، برزو علی‌دادی، ابوالفضل غسالی، نیلوفر فتحی، منصور فرجی، یغما

فشخامی، یوهان فلودروس، عزیز قاسم‌زاده، سپیده قلیان، مریم قلی‌زاده، سمیه کارگر، جواد کرمی، محمدحسین کروبوی، مریم کریم‌بیگی، امیرحسین کیهانی، الیویه گروندو، مهدیه گلروی، فاطمه گوارایی، مطهره گونه‌ای، صدیقه مالکی‌فرد، مصطفی محب‌کیا، ویس محلوجیا، پروین محمدی، مریم محمدی، نرگس محمدی، مهدی محمودیان، سحر مختاری، آرمین مختاری، مرضیه مختاری، جلال مدیر، شقایق مرادی، سها مرتضایی، مهناز مرتضایی، رادا مردانی، فرزاد مرزبانی، شکرالله مسیح‌پور، اکرم مصباح، پارسا مصلحی‌فرد، عالییه مطلب‌زاده، فرنگیس مظلوم، مونا معافی، اسعد مفتاحی، خدیجه مقدم، رضوان مقدم، ژیلا مکوندی، سعید ملایی، کیوان مهتدی، عبدالله مومنی، فرهاد میثمی، نیلوفر میرزایی‌بافتی، لیلا میرغفاری، فرزانه ناظرانپور، پوران ناظمی، علی ناوایی، علی نجاتی، اکرم نصیریان، سیامک نمازی، کامبیز نوروززاده، محمد نوری، بهزاد همایونی، صدیقه وسمقی، مسعود وظیفه، مریم یحوی، حسین یزدی.

نامه امیرحسین مرادی و علی یونسی: دانشگاه‌ها شبیه زندان و

زندان‌ها شبیه به دانشگاه شده‌اند.



امیرحسین مرادی و علی یونسی، دانشجویان زندانی در پیامی در آستانه بازگشایی دانشگاه‌ها اعلام کردند: «در زیر این فشار خفقان و سرکوب، کتاب‌ها ورق نمی‌خورند و مهر نه بوی مدرسه که از شهرپور و آبان بوی خون را به ارث برده... دانشگاه‌ها شبیه به زندان و زندان‌ها شبیه به دانشگاه شده‌اند.»

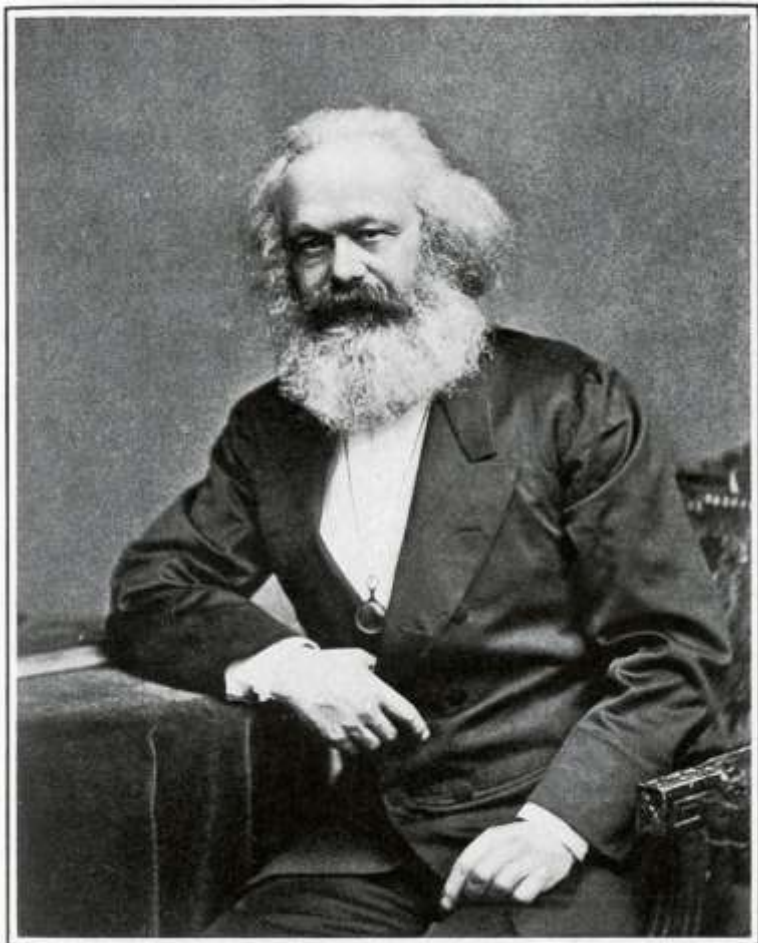
این دو زندانی سیاسی افزودند: «نبرد برای آزادی، دست‌های ما را از زندان تا دانشگاه پیوند می‌زند.» در بخش دیگری از این نامه تصریح شده: «به راستی اگر حتی سلول‌های زندان را می‌توان به صحنه نبرد تبدیل کرد، پس با کلاس‌های درس مدرسه و دانشگاه چه‌ها که نمی‌توان کرد.» این دو دانشجوی زندانی اضافه کردند:

ایرانی آزاد را بر اساس جمهوری و دموکراسی و بدون اعدام و شکنجه و سرکوب بنا کنیم.»

«این عزم بی‌شکست ماست که بالاتر از هر قدرت خارجی، سرنوشت خودمان را رقم می‌زند و این ما هستیم که می‌توانیم در پایان ۱۲۰ سال نبرد و حماسه، خشت به خشت

در نفی اعدام

کارل مارکس



است که مثل اغلب نمونه‌های دیگر، به قوانین جامعه کنونی قطعیت ماوراءالطبیعه می‌بخشد. آیا این دغل‌کاری نیست که به جای فرد با انگیزه‌های واقعی‌اش، به جای محیط و شرایط اجتماعی گوناگونی که فرد را تحت فشار می‌گذارند، انتزاعی از "اراده آزاد" را، یعنی یکی از میان چندین خصوصیات یک انسان را به جای خود انسان قرار دهیم! این تئوری با تلقی مجازات به مثابه نتیجه اراده خود مجرم، چیزی جز بیان متافیزیکی "قانون قصاص" قدیمی نیست (حق تلافی با تحمیل مجازات از همان نوع)، صاف و پوست کنده آنکه، مجازات چیزی نیست جز وسیله‌ای که جامعه با آن در قبال تخطی و تخلف از شروط حیاتی خود، صرف‌نظر از صفات این شرط و شروط، از خود دفاع می‌کند. اما این چه نوع جامعه‌ای است که وسیله‌ای بهتر از جلاذ برای دفاع از خود نمی‌شناسد و وحشی‌گری خود را به مثابه قانونی ابدی جار می‌زند؟

آقای آ کوتله، در اثر عالی و عالمانه خود می‌گوید: «ما به طور وحشتناک منظم‌اً بودجه‌ای را برای زندان‌ها، سیاه‌چال‌ها، سکوها، اعدام و... صرف می‌کنیم. ما می‌توانیم پیش‌بینی کنیم که چه تعدادی از انسان‌ها دست‌شان را به خون انسان‌های دیگر آغشته می‌کنند چه تعداد جاعل وجود دارد، چه تعداد به زندان افکنده خواهند شد، تقریباً به همان ترتیبی که می‌توان زاد و ولد و مرگ و میرها را پیش‌بینی کرد...»

آقای کوتله با قطعیت حیرت‌آوری در جمع‌بندی از احتمالات جرم که در سال ۱۸۲۹ چاپ شد، نه فقط تعداد بلکه انواع جرم‌های گوناگون در سال ۱۸۳۰ در فرانسه را پیش‌بینی نمود. در واقع نه موسسات خاص سیاسی در یک کشور بلکه شرایط اساسی جامعه مدرن بورژوائی، به وجود آورنده میانگینی از جنایات در میان بخشی از جامعه هستند. بنابراین آیا ضرورت ندارد که به جای تجلیل و ستودن جلاذ یعنی کسی که انبوهی از جنایتکاران را اعدام می‌کند تا برای جنایتکاران جدیدی که به وجود می‌آیند، جا باز شود، عمیقاً خواستار دگرگونی سیستمی باشیم که منشاء و منبع تغذیه جرم و جنایت در جامعه می‌باشد.

در نفی اعدام کارل مارکس دهم اکتبر برابر است با روز جهانی مبارزه علیه اعدام.

ناشی از اراده خود وی می‌باشد. مجرم تجاوز به حق را به عنوان حق خود اعلام می‌کند. جرم او نفی حق است. مجازات نفی این نفی است و در نتیجه تأیید حقی است که مجرم خود، آن را مورد پشتیبانی قرار داده و بر خویشتن تحمیل نموده است)»

هگل - فلسفه حق) بدون شک در این فرمول‌بندی مغلطه‌ای وجود دارد. چون که هگل به‌جای این‌که به مجرم به عنوان صرف یک معلول و برده دستگاه قضائی، نگاه کند، او را به موقعیت یک موجود آزاد که سرنوشت خود را خود تعیین می‌نماید، ارتقاء می‌دهد. با نگاهی دقیق‌تر به موضوع ما متوجه می‌شویم که در اینجا، این ایده‌آلیسم آلمانی

مجازات عموماً به عنوان وسیله‌ای برای اصلاح و یا ارباب دیگران تعریف شده است. اما شما چه حقی دارید که مرا جهت اصلاح و یا ارباب دیگران تنبیه کنید. علاوه بر این، تاریخ و چیزی به نام آمار موجود است که با ارائه کامل‌ترین شواهد ثابت می‌کنند از زمان "قابیل"، دنیا به وسیله مجازات نه مرعوب شده و نه اصلاح. درست برعکس. از نظر حقوق انتزاعی تنها یک تئوری مجازات وجود دارد که شأن انسان را به صورت تجربی به رسمیت می‌شناسد، و آن تئوری کانت است. این را به خصوص در فرمول‌بندی خشکی که هگل به آن داده می‌توان دید. هگل می‌گوید: «مجازات حق مجرم است. این عملی

حکم اعدام محمدجواد وفایی در دیوان عالی کشور تایید شد



برای بار سوم وی را به اتهام «افساد فی الارض» به اعدام محکوم کرد.

خبرگزاری هرانا - حکم اعدام سید محمدجواد وفایی ثانی، زندانی سیاسی محبوس در زندان وکیل آباد مشهد که پیشتر دوبار در دیوان عالی کشور نقض شده بود، اینبار توسط شعبه نهم دیوان عالی کشور تایید شد. به گزارش خبرگزاری هرانا، ارگان خبری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران، حکم اعدام محمدجواد وفایی ثانی تایید شد.

بابک پاک نیا، وکیل دادگستری با انتشار مطلبی در این خصوص اعلام کرد: «حکم اعدام آقای محمد جواد وفایی ثانی به اتهام افساد فی الارض از طریق تحریق و تخریب اموال عمومی، با وجود ایرادات فراوان، در شعبه نهم دیوان عالی کشور ابرام شد. در خصوص ایرادات و دخالت اشخاص ثالث در روند دادرسی، با رییس قوه قضاییه مکاتبه صورت گرفت؛ امیدوارم قبل از آن که دبر شود، بازرسان ویژه ایشان به موضوع ورود کنند.»

سید محمدجواد وفایی ثانی، زندانی سیاسی و مربی بوکس ۲۸ ساله، در اسفند ۱۳۹۸ در مشهد بازداشت و به زندان وکیل آباد منتقل شد. او ابتدا با اتهام «افساد فی الارض از طریق تخریب عمدی» توسط دادگاه انقلاب مشهد به اعدام محکوم شد. این حکم در دیوان عالی کشور نقض شد و پرونده برای رسیدگی مجدد به شعبه هم‌عرض ارجاع شد. در محاکمه دوم نیز او بار دیگر به اعدام محکوم شد، اما دیوان عالی کشور در خردادماه ۱۴۰۳ این حکم را دوباره نقض و پرونده را مجدداً به شعبه هم‌عرض ارجاع داد. اواخر شهریورماه ۱۴۰۳، شعبه سوم دادگاه انقلاب مشهد

امروز زندگی را آغاز کن!

پابلو نرودا - برگردان شاملو

به

آرامی آغاز به مردن می کنی
اگر سفر نکنی
اگر کتابی نخوانی
اگر به اصوات زندگی گوش ندهی
اگر از خودت قدردانی نکنی
به آرامی آغاز به مردن می کنی
زمانی که خودباوری را در خودت بکشی
وقتی نگذاری دیگران به تو کمک کنند،
به آرامی آغاز به مردن می کنی
اگر برده ی عادات خود شوی
اگر همیشه از يك راه تکراری بروی
اگر روزمرگی را تغییر ندهی
اگر رنگهای متفاوت به تن نکنی
یا اگر با افراد ناشناس صحبت نکنی
تو به آرامی آغاز به مردن می کنی
اگر از شور و حرارت
از احساسات سرکش
و از چیزهایی که چشمانت را به درخشش وامیدارند
و ضربان قلبت را تندتر می کنند
دوری کنی



تو به آرامی آغاز به مردن می کنی
اگر هنگامی که با شغلت، یا عشقت شاد نیستی، آن را
عوض نکنی
اگر برای مطمئن در نامطمئن خطر نکنی
اگر ورای رویاها نروی
اگر به خودت اجازه ندهی
که حداقل يك بار در تمام زندگی ات
ورای مصلحت اندیشی بروی
امروز زندگی را آغاز کن
امروز مخاطره کن
امروز کاری کن..

سعید ماسوری از زندان: بابک شهبازی قربانی یک پرونده ساختگی شد



سعید ماسوری، زندانی سیاسی محبوس در زندان قزلحصار، با انتشار نامه‌ای از زندان، اجرای حکم اعدام بابک شهبازی را جنایتی با پیش‌زمینه‌ای از فریب و بی‌عدالتی توصیف کرد. وی با رد اتهامات نسبت داده شده به آقای شهبازی، از شرایط اجرای حکم و نحوه رفتار مسئولان زندان در زمان اعدام او انتقاد کرده است.

به گزارش خبرگزاری هرانا، سعید ماسوری در بخشی از این نامه، اعدام آقای شهبازی را ادامه‌ای بر چرخه جنایت‌بار اعدام‌های سیاسی توصیف کرده و نوشته است که نه تنها اتهامات و مستندات پرونده به وضوح جعلی و ساختگی بود، بلکه زندگی روزمره با او برای ما هم‌بندیانش هیچ شکی باقی نمی‌گذاشت که آنچه به او نسبت داده بودند، دروغ محض بود. متن کامل این نامه که در اختیار هرانا قرار گرفته است، در ادامه می‌آید:

«باز هم همان احساس!!!
پیش‌تر در نوشته‌ای شرایط جنایت "شنبه خونین" ۴ مرداد ۱۴۰۴ را نوشته بودم که با اعدام زنده‌یادان مهدی حسینی و بهروز احسانی و بعد هم تبعید خودم به زاهدان مصادف شد و در آن نوشته شرایط هولناک سلول‌های انفرادی و شرایط محکومان به اعدام را توضیح دادم (اگرچه بسیار ناقص و قطعاً نارسا به نسبت اصل آنچه که رخ می‌دهد) لذا وقتی شنیدم که مهدی و بهروز را همان شب اعدام کرده‌اند خدا را شکر کردم که بیش از یک شب آن شکنجه‌گاه را تجربه نکردند و این‌بار در مورد زنده‌یاد بابک شهبازی نیز چنین احساسی داشتم، به‌ویژه اینکه خانواده بابک در همان روز و پشت در زندان حضور داشتند و این عمق جنایت را صد چندان می‌کرد.

ضمن صمیمانه‌ترین همدردی و تسلیت به خانواده بابک، قصدم این بود که بدانند در تحمل این فاجعه تنها نبودند و ما هم‌بندیان او هم در کنار آنها بودیم و خواهیم بود. در جنایت

پیشین، به‌خاطر رگبار و تسلسلی از فجایع، شاید اصل فاجعه پوشیده‌تر ماند ولی با اعدام جنایتکارانه بابک بار دیگر ریشه غیرحقوقی و جنایتکارانه "اعدام برای بقا" را دیدم که به قول نوید افکاری تنها برای طناب‌های دارشان سراغ گردن‌هایی می‌گردند والا نه فقط اتهامات و مستندات پرونده به وضوح جعلی و ساختگی بود بلکه زندگی نزدیک و روزمره و لحظه‌به‌لحظه با او همه ما هم‌بندیانش کمترین شبهه‌ای باقی نگذاشت که هر آنچه به او منسوب می‌کردند جز دروغ محض، تهمت و افترا چیز دیگری نبود و بابک حقیقتاً دغدغه وطن خود را داشت و عاشق آن بود و این را دوستان، هم‌بندیان و خانواده او هم به‌خوبی و یقیناً می‌دانستند.

در انتها باید خاطرنشان کرد که اگرچه "اعدام" به واسطه قضائیه خیانتکار و قاضی صلواتی رقم خورد ولی زندان قزلحصار هم با فریب و نیرنگ و صحنه‌سازی‌های دروغین آتش بیشتری بر جگر سوخته ما نهاد و حتی فرجه‌ای چند دقیقه‌ای برای وداع و خداحافظی با دوستان، هم‌بندیان و حتی خانواده‌اش را هم ندادند درحالی که سوگند یاد می‌کردند که اگر هر ابلاغیه و حکم و یا هر دستور جابه‌جایی را طبق روال قانونی و بدون کمترین نیرنگ و فریب، صراحتاً به زندانیان خواهیم گفت... ولی باز هم جنایت با رذیلانه‌ترین و بزدلانانه‌ترین شکل ناجوانمردی انجام شد!!! اما بدون شک جوشش خون‌های به ناحق ریخته شده گریبان مسببان آن را خواهد گرفت و این وعده الهی است. در آخر باز هم صمیمانه‌ترین همدردی و تسلیت را به خانواده ایشان ابراز می‌کنیم و شجاعت و استواری خانواده را حتی بعد از اجرای حکم اعدام در بیان واقعیت و افشای جنایت می‌ستاییم.

سعید ماسوری
شهریور ۱۴۰۴
زندان قزلحصار

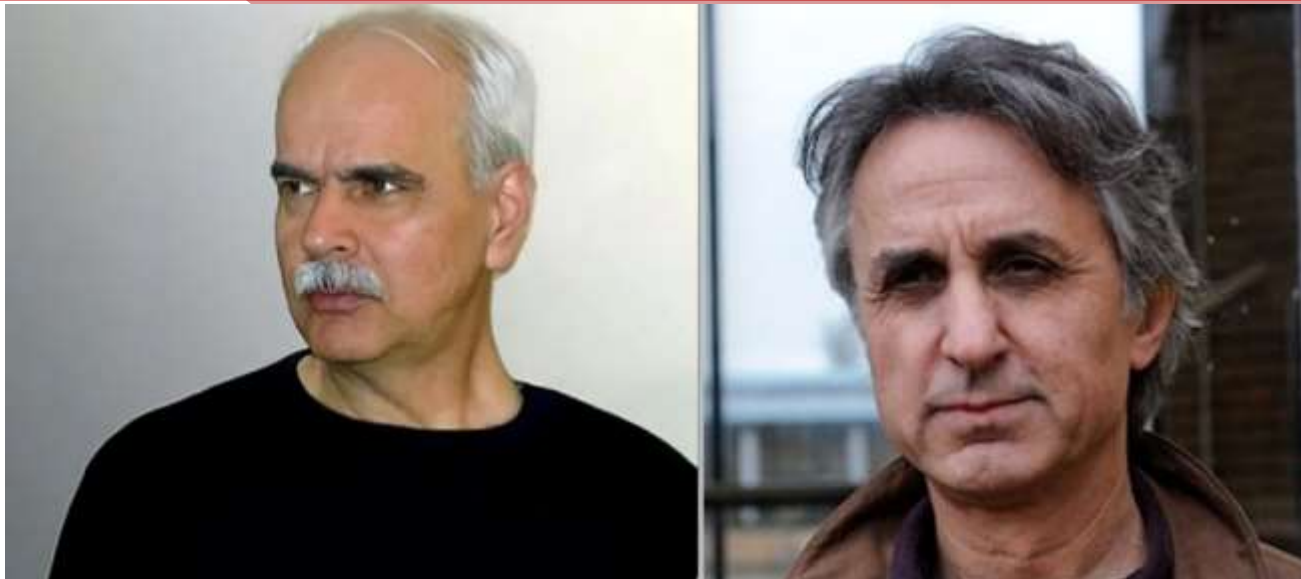
سعید ماسوری در خردادماه امسال نیز، با نگارش یک نامه دیگر از زندان، از

روند صدور و اجرای احکام اعدام در ایران، به‌ویژه در مورد متهمان سیاسی، انتقاد کرده بود. او در این نامه نوشته بود که مراحل دادرسی ساختگی بوده، وکلای متهمان از دیدن پرونده محروم‌اند و اغلب اعترافات تحت فشار و با وعده تخفیف مجازات گرفته می‌شوند. آقای ماسوری این روند را «مقدمات جنایتکارانه» پیش از اعدام معرفی کرد و آن را مصداق آشکار نقض حقوق بشر دانست.

دکتر سعید ماسوری متولد ۱۳۴۴ است. وی به منظور ادامه تحصیل در کشور نروژ به سر می‌برد تا اینکه در اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۸۰ به خانواده او اطلاع دادند که سعید در حین بازگشت به ایران توسط ماموران وزارت اطلاعات در شهرستان دزفول دستگیر شده است. او در تاریخ ۱۹ دی‌ماه ۱۳۷۹ به اتهام عضویت در سازمان مجاهدین خلق ایران در شهرستان دزفول بازداشت شد؛ هر چند باید اشاره کرد که در اردیبهشت سال بعد به خانواده وی بازداشت او اطلاع داده شد. این زندانی از زمان دستگیری مدت ۱۴ ماه را در یکی از سلول‌های انفرادی اداره اطلاعات اهواز سپری کرد و پس از آن به بند ۲۰۹ زندان اوین منتقل شد.

سعید ماسوری نهایتاً در سال ۱۳۸۱ در دادگاه انقلاب تهران با اتهام محاربه به اعدام محکوم شد ولی در نهایت حکم وی با یک درجه تخفیف به حبس ابد تقلیل پیدا کرد. آقای ماسوری از زمان بازداشت تا این لحظه بدون هیچ‌گونه مرخصی در اماکن مختلفی از جمله بازداشتگاه اداره اطلاعات اهواز، زندان اوین و زندان رجایی شهر کرج حبس خود را سپری کرده است و هم‌اکنون در زندان قزلحصار کرج محکومیت حبس ابد خود را سپری میکند. این زندانی سیاسی در طی سال‌ها، بارها و در مواجهه با اقدامات غیرقانونی مسئولان زندان‌ها و نیروهای امنیتی اعتصاب غذا کرد و سابقه آسیب‌دیدگی جسمی و محرومیت از مراقب پزشکی در زندان را نیز دارد.

زندگی ما، مقاومت آنها، و رنج دیگران



16 ژوئیه 2025

جناب آقای دکتر مدنی گرامی،
با سلام و ادای احترام. متأسفم که این یادداشت را هنوز باید در زندان و تبعید دریافت کنید. واقعاً در شگفتم که به قول زنده‌یاد سعید سلطانیور «با کشورم چه رفته است» که اندیشمندان آن بی‌دلیل سال‌ها در بند گرفتار می‌مانند. باری، از اینکه در شرایط سخت و سنگین زندان و دوری از منابع در صدد پاسخگویی برآمدید از شما سپاسگزارم. مباحث را با دقت و وسواس ارائه کرده‌اید، و بسیاری از مسائل باز و روشن شده‌اند. برخی اختلافات در حیطه‌ی معنایی یا semantic قرار دارند و برخی تفاوت‌ها در دیدگاه‌هاست. ولی به هر حال هدف از این مکاتبات طرح پرسش‌ها و شکافتن مباحثی است که بتواند به درک بهتر معضلات اجتماعی و سیاسی کشورمان یاری برساند.

در ابتدا اجازه بدهید که به دلیل تأخیر در ارسال این پاسخ از شما پوزش بخواهم. واقعیت این است که این نامه را مدتی پیش قلمی کرده بودم. ولی زمان انتشار آن مصادف با وقوع درگیری‌های نظامی و بالاخره جنگ خانمانسوز و غیرقانونی اسرائیل علیه میهنمان گردید. از این رو انتشارش را در آن شرایط به صلاح ندانستم و از نشر آن خودداری کردم. و اکنون با اندکی تعدیل برایتان ارسال می‌کنم.

ولی حتی قبل از این تحولات تأسفبار، از زمان دریافت پاسخ شما اتفاقاتی در منطقه و در سطح جهانی به وقوع پیوست که ذهن مرا به شدت به خود مشغول کرد، به طوری که همراه گرفتاری‌های دیگر فرصت پاسخ‌گویی زودتر را از من گرفت. این وقایع وضعیتی خطیر در جهان و منطقه به وجود آورده است که هیچ فرد یا جامعه‌ای که دغدغه‌ی آزادی و عدالت دارد نمی‌تواند نسبت به آن بی‌اعتناء باشد. و این شاید بیش از هر جایی با شرایط کشور ما ارتباط دارد.

۱. از ۷ اکتبر ۲۰۲۳، روزی که گروه اسلام‌گرای حماس بی‌رحمانه دست به کشتار و اسارت بیش از هزار غیرنظامی اسرائیلی زد، حکومت اسرائیل، با حمایت سیاسی و نظامی برخی دول غربی به‌ویژه آمریکا، مرتکب یکی از بزرگ‌ترین جنایات قرن علیه مردم فلسطین شده است. تا کنون بیش از ۵۰ هزار فلسطینی شامل ۱۷ هزار کودک قربانی کشتار جمعی ارتش اسرائیل شده‌اند. بیش از هفتاد درصد مناطق مسکونی شامل آپارتمان‌ها، مراکز تجاری، بیمارستان‌ها، مدارس و مساجد با خاک یکسان شده‌اند. جنایت‌های جنگی اسرائیل به آنجا رسیده که نهادهای حقوق بشری سازمان ملل آن را مصداق «نسل‌کشی»

دانسته‌اند. حتی ایهود اولمرت، نخست‌وزیر سابق اسرائیل (-۲۰۰۶ تا ۲۰۰۹) اخیراً در روزنامه‌ی هآرتص تصدیق کرد که حکومت اسرائیل با نیت و برنامه‌ی قبلی اقدام به گرسنگی دادن و کشتار جمعی غیرنظامیان کرده و قصد نابودی فلسطینی‌ها را دارد و اکنون آشکارا از نسل‌کشی صحبت می‌کند. به عبارت دیگر، این جنگ تنها علیه سازمان حماس نیست. هدف اصلی انکار فلسطین و زندگی فلسطینی است.

در عین حال، متعاقب امواج دموکراسی‌خواهی در منطقه‌ی خودمان در دهه‌ی گذشته، این روزها شاهد گسترش حکومت‌های خودکامه و پوپولیسم راست در جهان هستیم. دیکتاتورهای پست‌مدرن، از رودریگو دوترته تا ژائیر بولسونارو، از ولادیمیر پوتین و ویکتور اوربان تا احزاب راست افراطی در قلب اروپا، ارزش‌های دیرینه‌ی دموکراتیک را زیر پا می‌گذارند و خودکامگی را عملاً به هنجار عادی تبدیل می‌کنند. ولی بدتر از همه‌ی این‌ها، به قدرت رسیدن دوباره‌ی دونالد ترامپ و اجرای سیاست خارجی تجارتی اوست که آثار مخرب آن نه تنها در خود آمریکا بلکه در بسیاری از نقاط جهان آشکار است.

دونالد ترامپ و اطرافیان می‌خواهند حکمرانی سیاسی آمریکا را به صورت اولیگارشی درآورند، اقتصاد و جامعه را به امان نظم نئولیبرال بسپارند، و آزادی‌های دموکراتیک و حق اعتراض عمومی را محدود نمایند. در این نظم جدید، شکل تازه‌ای از امپریالیسم و زورگویی عریان متولد شده است.

دونالد ترامپ بی‌هیچ ابایی از تصاحب گرینلند، ضمیمه کردن کانادا به عنوان ایالت پنجاهویکم آمریکا، و تبدیل نوار غزه به یک ریورپاس از جایجایی فلسطینی‌ها سخن به میان آورده است. و در انتها با حمایت و همکاری همین ترامپ، حکومت اسرائیل جنگ مخربی را علیه کشور ما آغاز کرد که در آن صدها تن از مردم عادی و اماکن غیرنظامی و زیرساخت‌های اقتصادی و نظامی آماج حملات بمب‌های اسرائیل قرار گرفتند.

اینکه چرا وضعیت به اینجا رسیده است، پرسشی بجا و اساسی اما خارج از محدوده‌ی این یادداشت است. توجه من در اینجا پرداختن به پیامدهای این وضعیت بر روند سیاست در ایران و مبارزات شهروندان برای رهایی از استبداد دینی است. می‌خواهم به این بردازم که معنای این تحولات نسبت به روند مبارزات مردم کشورمان برای آزادی و عدالت در بستر جنبش «زن، زندگی، آزادی» چیست. دیدگاه من این است که خاورمیانه مدت‌هاست که به دلیل عوامل ژئوپولیتیک (نفت، اسرائیل و اسلام‌گرایی) به جولانگاه قدرت‌های خارجی تبدیل شده است. و در این راستا، مردم ایران و برخی کشورهای عربی سال‌هاست که در تیررس مضاف بین امپریالیسم و حکومت‌های مستبد «ضد امپریالیست» قرار گرفته‌اند. رهایی از این وضعیت، راهکارهای اصولی، هوشمندانه و خلاقانه می‌طلبد.

در دوره‌ای از جنگ سرد، مبارزه‌ی ضد امپریالیستی از عناصر برجسته‌ی جنبش‌های رهایی‌بخش به شمار می‌آمد، به‌خصوص به این علت که حکومت‌های خودکامه‌ی منطقه اغلب تحت حمایت قدرت‌های بزرگ غربی، به‌خصوص آمریکا، به حیاتشان ادامه می‌دادند. همبستگی بین‌المللی بخشی جدایی‌ناپذیر از این‌گونه مبارزات محسوب می‌شد. چنین سنت ضد امپریالیستی تبلور جنبش‌هایی مترقی و عموماً سکولار به شمار می‌رفت که هدفشان رهایی مردمان کشورهای پیرامونی از

سیطره‌ی اقتصادی و سیاسی قدرت‌های بزرگ جهان و مستبدان محلی‌شان بود. توانمندی اقشار فرودست، کارگران، دهقانان، اقلیت‌ها و غیره در مرکز گفتمان این سنت مبارزاتی قرار داشت. از نمونه‌های معاصر و به‌راستی نادر این نوع ضد امپریالیسم می‌توان از جنبش زاپاتیستا در مکزیک و جنبش فراملتی «ضد جهانی شدن» نام برد. جنبش‌های ضد امپریالیستی دوره‌ی جنگ سرد که اغلب گرایش‌های سوسیالیستی داشتند، عموماً با مدرنیته‌ی اجتماعی و سیاسی غرب مشکلی نداشتند، ولی با ساختارهای اقتصادی، نظامی و گاهی فرهنگی در ستیز بودند. ماهاتما گاندی رهبر جنبش ضد استعماری هند در انگلستان حقوق خوانده بود؛ هوشی مین از رهبران جنبش رهایی‌بخش ویتنام سال‌ها در فرانسه زندگی کرده و آموزش دیده بود، و فرانتس فانون از مبارزان انقلاب الجزایر از کودکی در پاریس زندگی می‌کرد. ادوارد سعید که مدتی عضو سازمان آزادی‌بخش فلسطین بود، در دانشگاه هاروارد تحصیل کرده بود و در نیویورک تدریس می‌کرد. این رهبران سیاسی اندیشمند با زبان و فرهنگ و نظم سیاسی استعمارگران خود آشنایی عمیقی داشتند. آنها می‌دانستند دشمنان استعمارگرشان چگونه فکر می‌کنند، حساسیت‌هایشان کجاست، و چگونه باید با آنها برخورد کرد.

خاورمیانه مدت‌هاست که به دلیل عوامل ژئوپولیتیک (نفت، اسرائیل و اسلام‌گرایی) به جولانگاه قدرت‌های خارجی تبدیل شده است. مردم ایران و برخی کشورهای عربی سال‌هاست که در تیررس مضاف بین امپریالیسم و حکومت‌های مستبد «ضد امپریالیست» قرار گرفته‌اند. رهایی از این وضعیت، راهکارهای اصولی، هوشمندانه و خلاقانه می‌طلبد.

با افول چپ سکولار به‌ویژه پس از سقوط اتحاد جماهیر شوروی و پایان اردوگاه سوسیالیسم، این گرایش ضد امپریالیستی دوران جنگ سرد رنگ باخت، و سنخ جدیدی از ضدیت با امپریالیسم بر پایه‌ی ایدئولوژی مذهبی-اسلامی جای آن را گرفت. انقلاب ۵۷ و روی کار آمدن حاکمیت اسلامی در ایران نقش مهمی در این روند ایفا کرد. ولی حتی قبل از انقلاب

ایران، شکست رژیم‌های سکولار پسااستعماری عرب در جنگ با اسرائیل از یک طرف و ناکامی آنها در برآوردن خواسته‌های دموکراسی و توسعه، مردم را نسبت به پروژه‌ی ناسیونالیسم سکولار دلسرد کرده و راه را برای صعود اسلام‌گرایی گشود. از این زمان، بیشتر منازعات ضد استبدادی و ضد امپریالیستی زبان اسلامی به خود گرفتند. اسلام‌گرایی با هدف ساختن مجتمع عقیدتی (ideological community) خود با تأکید بر بومی‌گرایی فرهنگی (cultural nativism) و ضدیت با غرب به‌خصوص آمریکا و اسرائیل، به عنوان نیروی جدید «ضد امپریالیسم» در عرصه‌ی بین‌المللی عرض اندام کرد.

«ضد امپریالیسم» اسلام‌گرا طی این دهه‌ها اگرچه توانست با عملیات ایدئویی — مانند گروگان‌گیری، بمب‌گذاری و یا حمله به مراکز نظامی — ضرباتی را به منافع غرب وارد آورد، ولی هرگز نتوانست به هژمونی نظامی، ایدئولوژیک و فرهنگی امپریالیسم کوچک‌ترین آسیبی وارد نماید. برعکس، هر شعار و عمل ایدئویی، مانند «مرگ بر آمریکا» یا انکار هولوکاست و یا مثلاً حمله‌ی تروریستی القاعده به برج‌های تجاری نیویورک، آب در آسیاب امپریالیسم و صهیونیسم ریخت، مشروعیتشان را تثبیت کرد، و حضور نظامی‌شان را در نقاط گوناگون دنیا توجیه نمود. تصادفی نیست که اسموتریچ، افراطی‌ترین وزیر کابینه نتانیاهو در مصاحبه تلویزیونی ۲۰۱۵ خود تأکید می‌کند که «تشکیلات خودگردان مسئله‌ساز (burden) است، ولی حماس یک نعمت (asset)».

چرا چنین شد؟ اول اینکه، «ضد امپریالیست»‌های اسلام‌گرا شناختی واقع‌بینانه از پیچیدگی‌های دنیای غرب، مثلاً آمریکا، ندارند، اگرچه در باره‌ی سقوط قریب‌الوقوع غرب فراوان ادعا و خیال‌بافی کرده‌اند. در مقایسه با مبارزان ضد استعماری دوران جنگ سرد، اینان نه به ظرایف فرهنگی غرب آشنا هستند و نه درک عمیقی از بازی قدرت و نظم اقتصادی و فناوری و استراتژی‌های نظامی جدید دارند. فقط کافی‌ست که رهبران اسلام‌گرای فلسطینی کنونی را با فعالان برجسته‌ی قدیمی نظیر حنان الشعاوی یا ادوارد سعید و یا غسان کنفانی در کیفیت برخوردشان با رسانه‌های غربی مقایسه کنید.

ولی مهم‌تر اینکه، هدف «ضد امپریالیسم» اسلام‌گراها در درجه‌ی اول خود-خدمتی است. دغدغه‌ی اسلام‌گراها در ستیز با غرب و فرهنگ غربی در وهله‌ی نخست نه بهروزی جامعه، بلکه حفظ هژمونی و بقای خود آنها است. زیرا تجربه‌ی چند دهه‌ی اخیر نشان داده که گفتمان و سیاست‌ورزی اسلام‌گراها قادر به رقابت با گفتمان و سیاست‌ورزی لیبرال غرب نیست. حاکمیت آنها منجر به افول اقتصاد، سلب آزادی‌ها، و سرکوب اقلیت‌ها شده، و درخواست آزادی، حقوق فردی، و امیال نرمال جهانی‌شده برای زندگی عادی «هجوم فرهنگی» و «توطئه‌ی امپریالیسم» وانمود شده‌اند.

اسلامیسم بعد از دوره‌ی کوتاهی از احساس هژمونی پس از انقلاب ایران، اعتماد به نفس خود را در دهه‌ی ۱۹۹۰ در مواجهه با مخالفان داخلی و جهانی خود از دست داد. بخش‌های قابل توجهی از اسلام‌گرایان از پارادایم خود عبور کردند و پسااسلام‌گرا شدند، و اکثریت مردم منطقه پس از بهار عربی، دین سیاسی و هر آنچه با خود می‌آورد را کنار گذاشتند. آنهایی که در حصار اسلام‌گرایی مانده‌اند، روی مواضع خود پافشاری می‌کنند و تا جایی که می‌توانند از رانت‌های اسلام بهره می‌برند. در کشور خودمان، حاکمیت اسلامی تا آنجا پیش رفت که توهم سرکردگی نظامی در منطقه را در سر پروراند. تدارک «محور مقاومت» با هزینه‌های گزاف بر مردم و منابع کشور، و حمایت از نیروهای نیابتی، اگر هم در ابتدا با هدف بازدارندگی و دفاع طراحی شد، به تدریج از محتوای بازدارندگی تهی گردید و توهم امپراطوری در آن دمیده شد.

حالا بسیاری از مردم کشورمان می‌پرسند این «ضدیت با امپریالیسم» برای ما چه ارمغانی آورده است؟ به‌راستی، مردمان عادی چه بهره‌ای از این سنخ از غرب‌ستیزی، خصومت با آمریکا، و «ضدیت با امپریالیسم» برده‌اند؟ آیا چنین نیست که در این جریان مردم عادی بیشتر هزینه داده‌اند تا عوایدی مادی یا معنوی دستگیرشان شود؟ هزینه‌های هنگفت نظامی‌گری جمهوری اسلامی در منطقه و داخل کشور (شامل تأسیسات هسته‌ای که تا کنون هیچ عوایدی نداشته) موجب

افزایش فقر و فساد گردیده و هرگونه اعتراض جمعی به ناکارآمدی‌ها هدف سرکوب و زندان قرار گرفته است. از جانب دیگر، تحریم‌های کمرشکن غرب و در رأس آن آمریکا آثار مخربی بیش از هر چیز بر زندگی فرودستان وارد آورده. پس مردم عادی، هم قربانی حاکمیت هستند، هم خصومت آمریکا، و هم مواجهه بین آن دو.

هدف «ضد امپریالیسم» اسلام‌گراها در درجه‌ی اول خود-خدمتی است. دغدغه‌ی اسلام‌گراها در ستیز با غرب و فرهنگ غربی در وهله‌ی نخست نه بهروزی جامعه، بلکه حفظ هژمونی و بقای خود آنها است.

شهروندان دیگر کشورهای «محور مقاومت» هم وضعیت بهتری ندارند. حکومت بعثی اسد، بیش از نیم قرن نظامی توتالیتار و فاسد بر مردمش تحمیل کرد، و هر اعتراض مشروعی را به بهانه‌ی «مبارزه با امپریالیسم و صهیونیسم» با زندان و شکنجه پاسخ داد. در سال ۲۰۱۱، هنگامی که مردم سوریه انقلابی را علیه رژیم بر پا کردند، جمهوری اسلامی ایران و حزب‌الله لبنان با مداخله‌ی نظامی به حمایت بشار اسد شتافتند و انقلاب را همراه با مداخله‌ی قدرت‌های متجاوز دیگر به جنگ داخلی خانمان‌سوز بدل نمودند. در لبنان هم حزب‌الله به مقابله با خیزش مردم در اکتبر ۲۰۱۹ برخاست — خیزشی که نظام سیاسی طایفه‌ای و اولیگارشی کشور را هدف قرار داده و خواستار کنار رفتن کل مافیای قدرت، از جمله حزب‌الله، شده بود. در مقابل، حزب‌الله خیزش را به مثابه‌ی توطئه علیه «محور مقاومت» معرفی کرد و نیروهایش را علیه معترضین به خیابان‌ها گسیل داشت. در همان زمان در عراق، مردم به قیام تشرین ۲۰۱۹ پیوستند تا به نظام سیاسی طوایفی کشور یا «محاصره» پایان دهند و به‌جای آن نظامی مبتنی بر شهروندی یا «مواطنه» ایجاد نمایند. آنها در عین حال خواستار پایان دادن به مداخله‌ی آمریکا و ایران در شئون سیاسی کشورشان شدند. در اینجا هم حکومت مرکزی با حمایت نظامیان به‌ویژه سپاه قدس به سرکوب معترضین پرداخت. طبق گزارش اسوشیتدپرس (۲۰ اکتبر ۲۰۱۹) آقای قاسم سلیمانی به مقامات عراقی پیغام داده بود که «ما در ایران

می‌دانیم چگونه با اعتراضات برخورد کنیم. این چیزها در ایران هم اتفاق افتاده، ولی ما آن را تحت کنترل در آوردیم.» و بالاخره نوبت به وقایع ۷ اکتبر رسید که دیگر نیازی به پرسش نیست که چه کسی و نیرویی از حمله‌ی بی‌مهابای حماس در ۷ اکتبر ۲۰۲۲ منتفع شد — مردم فلسطین یا حکومت اسرائیل؟

به اختصار، شمار بسیاری از مردم منطقه، به‌خصوص در ایران، مدتی است که در معرض مواجهه‌ی بین دو شر گرفتار شده‌اند — امپریالیسم و حامیانش از یک طرف، و حکومت‌های مستبد «ضد امپریالیست»، از طرف دیگر. در این گیرودار، اما، بسیاری از شهروندان ایرانی با آگاهی و درایت چشمگیر یاد گرفته‌اند که بدون توجه به بازی‌های حاکمان و دشمنانش به مبارزاتشان برای احقاق حقوق نقض‌شده‌ی خود ادامه دهند. شگفت‌انگیز، ولی قابل درک است که تکرار مداوم شعارهای «دشمن» و «استکبار جهانی» از جانب حاکمیت نتوانست مردم ایران را مقهور خود کند، به‌طوری که شاهد اعتراضات مستمر سال‌های ۸۸، ۹۶، ۹۸، و ۱۴۰۱ بوده‌ایم. زیرا برخلاف دوره‌ی جنگ ایران و عراق، شهروندان ایرانی در اصالت «محور مقاومت» و در صداقت و مشروعیت «ضد امپریالیسم» حاکمان تردید جدی ابراز کردند. مردم به تجربه آموختند که «ضد امپریالیسم» حاکمیت خود-خدمتی است و ربطی به مبارزه‌ی مشروع برای سعادت شهروندان ندارد. ولی هنگامی که در همین جنگ ۱۲ روزه کشور ما مورد تهاجم بمب‌های اسرائیل و آمریکا قرار گرفت، حتی بسیاری از مخالفان نظام جمهوری اسلامی، از جمله دادخواهان و زندانیان سیاسی، مقتضیات جنگ خارجی را درک کردند و با همبستگی، دفاع از کلیت کشورشان را اصل و اولویت قرار دادند. اما این پایان ماجرا نیست. واقعیت این است که به لحاظ اخلاقی و استراتژیک، مبارزه‌ی مردم هم نمی‌تواند خود-محورانه باشد. اصل همبستگی و همدردی، شراکت در حقیقت، و ضدیت با هرگونه شر از جانب هر مرجعی، اصل اخلاقی (ethical) هر جنبش رهایی‌بخش محسوب می‌شود.

جنبش رهایی‌بخش نمی‌تواند رهایی را تنها برای خود بخواهد و نسبت به درد ستمدیدگان و فرودستان دیگر بی‌اعتنا باشد. همبستگی و همدردی معرف اخلاقی هر جنبش اصیل است. صحبت تنها منحصر به بُعد اخلاقی نمی‌شود. به لحاظ استراتژیک هم شکوفایی یک جنبش در گرو همبستگی است، به این علت ساده که برای پیروزی به همیاری دیگر جنبش‌ها و دیگر مردمان نیاز دارد. نمونه‌ی چشمگیر و دراماتیک چنین همبستگی را می‌توان در جنگ داخلی اسپانیا دید، زمانی که هزاران داوطلب زن و مرد از اقصی نقاط جهان راهی اسپانیا شدند تا پا به پای جمهوری‌خواهان علیه فاشیسم بجنگند.

در برهه‌ی کنونی، جنایتی بزرگ علیه مردمی ستمدیده در جریان است. بیش از نوزده ماه است که اسرائیل در جنگی بی‌امان علیه بیش از دو میلیون مردم غزه است. ده‌ها هزار فلسطینی بی‌گناه را به قتل رسانده، و حالا تحمیل گرسنگی را به‌عنوان استراتژی نابودی مردم غزه پیش می‌برد. جنبش رهایی‌بخش مردم ایران چگونه می‌تواند به این نسل‌کشی بی‌تفاوت باشد؟ این روزها میلیون‌ها نفر از مردم جهان، از شرق تا غرب، در همبستگی با مردم غزه به اعتراض‌های هفتگی می‌پردازند، اما گویی در ایران، از این اعتراضات چندان خبری نبوده است. از خود می‌پرسم، چگونه ممکن است هم‌میهنانی که به طور مستمر برای عدالت و رهایی از استبداد دینی به پا خواسته‌اند، نسبت به درد و ستم فلسطینی‌های تحت استعمار بی‌اعتنا باشند؟ متوجه هستم که رژیم حاکم، از دید مردم، همبستگی با فلسطین را از معنا تهی کرده و آن را چون ابزاری برای ماجراجویی‌های منطقه‌ای و هژمونی‌خواهی خود به کار می‌گیرد. ولی چرا باید همبستگی با مردم فلسطین را تنها در انحصار حاکمیت گذاشت؟ چرا نباید فعالان و روشنفکران و آزادی‌خواهان اصل اخلاقی همدردی با ستمدیدگان، اصل شراکت در حقیقت، را راهکار عمل سیاسی قرار ندهند؟ و چرا نباید، از این طریق، حاکمیت را از استفاده‌ی ابزاری از اصل همبستگی محروم کنند؟ به‌علاوه، در همین روزهای پس از جنگ با اسرائیل، ده‌ها هزار زن و مرد و کودک رنج‌دیده‌ی افغانستانی به طور فجیعی از کشور رانده شده‌اند.

مگر می‌شود جنبشی برای رهایی خود از استبداد به‌پا خیزد، ولی نسبت به طرد این آوارگان بی‌نوا که توسط همین حاکمیت مستبد صورت می‌گیرد بی‌اعتنا باشد؟

۲. این روزها اغلب سؤال می‌شود که در وضعیت کنونی، جنبش «زن، زندگی، آزادی» چگونه قرار است با سربلندی به کارزار خود ادامه بدهد؟ توافق هسته‌ای با آمریکا، چه تأثیری بر جریان جنبش خواهد داشت؟ باید امیدوار بود که توافق احتمالی و برداشتن تحریم‌ها مقداری از رنج اقتصادی مردم عادی ما بکاهد. ولی بعید می‌دانم که حاکمیت بدون تغییر معنادار در رویکرد ایدئولوژیک و رویه‌ی حکمرانی موجود بتواند صلح اجتماعی به جامعه هدیه کند. زیرا، چنان‌که نوشته‌ی اخیر شما در سایت *رادیو زمانه* با عنوان «در آستانه» به روشنی نشان می‌دهد، کشور ما اکنون با انواع و اقسام بحران‌ها از جمله بحران فقر، بیکاری، فساد، ناکارآمدی، کنترل اجتماعی و بحران مشروطیت مواجه است. در چنین وضعیتی، تعجبی ندارد که اعتراض، اعتصاب، جنبش و شورش به عناصر انکارناپذیر واقعیت سیاسی کشور بدل شوند. چنان‌که اشاره کرده‌اید، طی دهه‌ی گذشته، ناآرامی‌های سال‌های ۸۸، ۹۶، ۹۸ و ۱۴۰۱ حلقه‌ی پیوسته‌ای از اعتراضات مردمی را تشکیل می‌دهند که به‌صورت زنجیره‌ای، با فاصله‌ی کمتر و مشارکت فزاینده جامعه‌ی ایران را «جنبشی» و واکنش حاکمیت را نهادینه نموده‌اند. فارغ از مناقشات در باره‌ی اصل مفاهیم «جامعه‌ی شبکه‌ای» و «جامعه‌ی جنبشی» (در این باره یادداشت آقای محمدرضا نیکفر در *رادیو زمانه* ۱۷ خرداد ۱۴۰۴ تحت عنوان «منش‌شناسی سیاسی جامعه‌ی ایران» خیلی مناسب است)، شما با ارجاع به نمونه‌های تجربی به‌روشنی نشان داده‌اید که فناوری ارتباطات و شبکه‌های دیجیتالی در چند سال اخیر چنان گسترش یافته که ایران را در زمره‌ی جوامع شبکه‌ای قرار داده است. من در اینکه فناوری ارتباطات امکانات عدیده‌ای برای سیاست اعتراضی و بسیج توده‌ای به‌وجود آورده با شما همدل‌ام. ولی در برهه‌ی کنونی لازم است به ضلع تاریک این پدیده، یعنی به پیامدهای مخرب رسانه‌های اجتماعی هم توجه کافی نشان داد. واقعیت این است که رسانه‌های اجتماعی موجد انواع

پراکندگی، گروه‌گرایی، دروغ‌پراکنی و اظهارات نامسئولانه شده‌اند. نفوذ ارتش سایبری نهادهای امنیتی هم که جای خود دارد. وقتی که جنبش‌ها رسانه‌های خودشان را نداشته باشند و تنها به رسانه‌هایی بسنده کنند که توسط دیگران کنترل می‌شوند، باید انتظار چنین پیامدهایی را هم داشت. جنبش «زن، زندگی، آزادی» چاره‌ای ندارد که به این معضل بیندیشد.

اصل همبستگی و همدردی، شراکت در حقیقت، و ضدیت با هرگونه شر از جانب هر مرجعی، اصل اخلاقی (ethical) هر جنبش رهایی‌بخش محسوب می‌شود.

۳. شما مصرانه کنشگری جامعه‌ی مدنی در قالب جنبش‌ها، ناجنبش‌ها، سمن‌ها و احزاب را پس‌زمینه‌ی گذار به نظمی دموکراتیک می‌دانید. شما استدلال می‌کنید که مبارزات شهروندان، به‌خصوص زنان، دستاوردهای بسیار مهمی به ارمغان آورده‌اند. خانم ویدا ربانی (*رادیو زمانه*، ۹ دی ۱۴۰۳) هم با تأیید رویکرد شما در باره‌ی جامعه‌ی شبکه‌ای و جنبشی معتقدند که جامعه در حال تغییر تدریجی و گذار است حتی اگر حاکمیت مقاومت نشان بدهد. می‌دانم که فعالان و متفکران دیگری هم در داخل ایران بر دیدگاه تغییر تدریجی از پایین تمرکز دارند، اگر چه با «اصلاح‌طلبی» انتخابات-محور مرزبندی دارند. جالب است که «تمرکز روی جامعه» بیشتر راهکار فعالان داخل کشور است، در حالی که «تمرکز روی حاکمیت» دغدغه‌ی اپوزیسیون در دیاسپورا.

من هم برای تغییر از پایین اهمیت ویژه‌ای قائلم و از قضا در باره‌ی آن بسیار نوشته‌ام. من هم متوجه تغییرات چشمگیر در ذهنیت، رفتار، هنجارها، و مقاومت مردمی به‌خصوص زنان در مقابل استبداد حاکم بوده‌ام. حقیقتاً نمی‌توان انکار کرد که خیزش «زن، زندگی، آزادی» تحولی گران‌قدر در جامعه به‌وجود آورده است (از این رو با این دیدگاه که دغدغه‌ی مرکزی آن را «سیک زندگی» می‌داند موافق نیستم، زیرا جنبش به سرعت از آن فراتر رفت). اما می‌خواهم تأکید کنم که به‌رغم تحولات بسیار در جامعه، تغییری در بالا و در ساخت قدرت به‌وجود نیامده است.

واقعیت این است که هنوز شما و هزاران زندانی سیاسی دیگر در بند هستید؛ هنوز نهادی مانند شورای نگهبان خودسرانه انتخابات را از معنا تهی نگاه داشته است؛ هنوز فقر و فساد و نابرابری و سرکوب پابرجاست. به عبارت دیگر، به دلایلی که در نوشته‌های دیگر توضیح داده‌ام خیزش «زن، زندگی، آزادی»، مانند بسیاری از خیزش‌های دهه‌ی گذشته در جهان، به‌رغم خصلت انقلابی‌شان، نتوانسته به «مسئله‌ی سیاسی» یعنی تغییر معنادار ساخت حاکمیت منجر شود. حتی اگر پیشروی آرام در جامعه به رژیم نوعی مصونیت بدهد، یعنی آن را به ابزار دفاع از خود و «وضع موجود» مجهز نماید، ادامه‌ی این روند در صورت عدم تغییر در ساختار حاکمیت به احتمال بسیار به مواجهه منجر خواهد شد. ولی نکته اینجاست که اگر مواجهه‌ای صورت بگیرد، خیزش بعدی قرار است به کجا ختم بشود؟ می‌خواهم بگویم که جنبش برای چنین موافقی باید آمادگی داشته باشد، یعنی به فکر ساختن بدیل مشخص و مقبولی بیفتد. در این راستا افراد و گروه‌ها و جنبش‌ها باید بیندیشند که چه نوع ایرانی می‌خواهند و چه پروژه‌ای را برای نظم آینده متصور می‌شوند. از همین حالا می‌توان درباره‌ی دیدگاه‌ها و برنامه‌ها به گفتگو پرداخت تا از دل یک جریان گفتمان‌سازی، اجماعی کلی پیرامون یک چشم‌انداز برای آینده ظهور کند.

۴. توضیحات شما درباره‌ی تفاوت‌های بین «گذار» و «انقلاب» قابل تأمل و از دقت بسیاری برخوردار است. در حالی که شما بر تمایز این مفاهیم تأکید دارید، من مایل‌ام بیشتر بر روی پیوند بین آنها متمرکز شوم. اگر چه بررسی تمایز این دو مفهوم در سطح نظری مفید است، ولی در عین حال می‌تواند مولد نوعی دوگانه‌سازی شود. از دیدگاه من «گذار» و «انقلاب» در واقعیت تاریخی می‌توانند به‌هم پیوند بخورند و یا تغییر می‌تواند به شکلی بینابینی ظاهر بشود. این البته بستگی به درک ما از مقوله‌ی انقلاب دارد. این‌که می‌فرمایید «استراتژی انقلابی تنها راه استقرار نظام بدیل را فروپاشی نظام مستقر و به قدرت رسیدن نیروی انقلابی می‌داند» بیشتر به تجربیات کلاسیک قرن بیستم مربوط است. انقلاب‌های

«مذاکره‌ای» (مانند لهستان) و انقلاب‌های خشونت‌پرهیز (مانند فیلیپین) چنین استراتژی‌ای را دنبال نکردند، با این حال در ساختار سیاسی و نیز در عرصه‌ی اجتماعی تغییراتی عمیق ایجاد کردند. به عبارت دیگر هیچ بعید نیست که انقلاب خشونت‌پرهیز بتواند به صورت چیزی شبیه «گذار» ظاهر شود، یا «گذار» جنبه‌هایی از انقلاب خشونت‌پرهیز به خود بگیرد، مانند بسیج گسترده‌ی خیابانی و اعتصابات به عنوان اهرم واداشتن نظام مستقر به مذاکره، چیزی که در لهستان ۱۹۸۹ اتفاق افتاد و یا سال گذشته در بنگلادش منجر به کناره‌گیری حاکم مستبد، شیخ حسینه، شد، اگر چه در مورد اخیر خشونت حاکم مستبد قابل توجه بود. جالب است که شما نمونه‌هایی از موفقیت تغییرات عمیق ساختاری در پرتغال ۱۹۷۵-۱۹۷۴، فیلیپین ۱۹۷۸، و لهستان ۱۹۸۹ نقل می‌کنید، ولی هرگز از واژه‌ی «انقلاب» استفاده نمی‌کنید و آن‌ها را به حساب «گذار» می‌گذارید. مایل‌ام فکر کنیم که شاید همین‌ها نمونه‌های عملی بینابینی و پیوسته‌ی «انقلاب» و «گذار» به دموکراسی باشند. منظورم از برجسته کردن این مباحث این است که استراتژی جنبش آزادی‌بخش از جزمی بودن پرهیز کند، رویکرد باز و منعطف داشته باشد، و ذهن خود را به امکانات پیش‌بینی نشده گشوده نگاه دارد. این حائز اهمیت بسیار است، چون بسیاری از خیزش‌ها ساخته و پرداخته‌ی افراد و گروه‌ها نیستند، و طی فرایند پیچیده‌ای اتفاق می‌افتند. پرسش این است که در آن صورت مدافعان «گذار» چه خواهند کرد و چه راهکاری را در پیش خواهند گرفت؟

۵. در یادداشت اخیری - «روح تهران» - که عموماً برای مخاطبان غربی، به‌ویژه در آمریکا، نوشته شده بود، تصریح کردم که هیچ ملتی را نمی‌توان با جنگ و تهاجم نظامی آزاد کرد. ایرانیان آزادی خود را خودشان رقم خواهند زد. در این برهه‌ی خطیر به نظر می‌رسد رویکرد بدون هزینه برای نجات کشور آن چیزی است که به قول آقای میرحسین موسوی مردم کشورمان انتظارش را دارند، یعنی تحول معنادار در رویه و ساختار حکمرانی از طریق برگزاری رفراندوم. تصور می‌کنم شما هم از این راه

پشتیبانی می‌کنید. ولی ما نمی‌دانیم آیا حاکمیت موجود به آن عقلانیت لازم رسیده که چنین چاره‌ای را آزمون کند یا خیر. چه تمهیداتی لازم است تا حاکمیت را ترغیب یا مجبور به قبول این آزمون کند؟ در رویکرد جامعه‌شناسی سیاسی، چنین امکانی می‌تواند معلول سه مؤلفه‌ی بحران (اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، حکمرانی)، نارضایتی عمومی فعال و اعتراضات گسترده به وضع موجود، و مناقشه در رده‌های بالای حکمرانی درباره‌ی ضرورت تغییر باشد. کشور ما مدت‌هاست که در معرض بحران‌های مختلف و نارضایتی و اعتراضات پیاپی بوده است و شما درباره‌ی آنها بسیار نوشته‌اید. پرسش، اما، در عقلانیت رده‌های بالای حکمرانی است. ما به یقین نمی‌دانیم که آنها به غیر از راهکارهای امنیتی برای بقای خود به چه می‌اندیشند. افزون بر این، ما نمی‌دانیم، پس از اینکه شوک جنگ فرونشست، مردمی که در این برزخ بین دشمن خارجی و استبداد داخلی قرار گرفته‌اند چه واکنشی نشان خواهند داد. آیا زنجیره‌ی اعتراضات ادامه خواهد یافت؟ آنچه فعلاً می‌دانیم این است که در این برهه می‌توان به توانمندی جامعه‌ی مدنی و زندگی انجمنی (associational life) پرداخت؛ می‌توان با ایجاد رفتارها، هنجارها و روایت‌های بدیل و آزادی‌بخش مبارزه را با زندگی روزمره عجین کرد؛ و بالاخره می‌توان در محیط خانواده، گروه‌های دوستی، محلی، کاری، آموزشی، مجازی و رسانه‌ای، حرف زد، نوشت، بحث کرد و گفتمان تولید کرد تا اینکه اجماعی کلی روی چشم‌اندازی روشن از نظم سیاسی-اجتماعی آینده‌ی کشور به وجود آید.

با درود و آرزوی آزادی شما و سایر دربندان،
آصف بیات
برلین، خرداد ۱۴۰۴

درباره خلیل ملکی

مصاحبه روزنامه شرق با همایون کاتوزیان

امپریالیسم خواند و شوروی انشعاب را محکوم کرد آنان از تشکیل سازمان جدیدی منصرف شدند. اختلاف آنان با رهبری حزب بر سر خیلی از کارهای آن - مثلا جریان آذربایجان که گفتیم - بود ولی اساسا بر سر دو موضوع دور می‌زد. یکی عدم دموکراسی حزبی و دیگری پیروی بی چون و چرای رهبری از دستورهای سفارت شوروی در ایران.

۵- آیا به نظر شما انشعاب ملکی از حزب توده در آن مقطع زمانی درست بود؟ و این انشعاب به ضعف حزب توده به عنوان یک نیروی اپوزیسیون در مقابل دربار منجر نمی‌شد؟ آیا از نظر ملکی هیچ امکانی برای اصلاح رویه‌های موجود در حزب توده وجود نداشت؟

درست بر عکس شد چون کوه احد شوروی که پشت حزب توده بود انشعاب را محکوم کرد و رهبری آن از شر مزاحمان داخل حزب که همان اصلاح طلبان باشند خلاص شد.

۶- آیا انتقادهای ملکی به حزب توده که به نوعی تا پایان زندگی او ادامه داشت، در نهایت به یک صورت‌بندی تحلیل/نظری منجر شد؟ یا که نه این انتقادهای به اعتقاد منتقدان ملکی، فقط جنبه شخصی داشت که حتی کینه هم در آن دیده می‌شد.

این حزب توده بود که به ملکی انواع کینه‌وری‌ها را کرد و اقسام تهمت‌ها را زد و حتی یک بار به انتقادات ملکی - البته جز فحش دادن - پاسخ نگفت. حال آنکه ملکی از مواضع اصولی و منطقی از توده و شوروی انتقاد می‌کرد.



۱- خلیل ملکی در دوره رضاشاهی در سال ۱۳۱۶ از اعضای ۵۳ نفری بود که به زندان افتاد، در زندان به مارکسیسم رو آورد، می‌خواستیم از شما بپرسم خلیل ملکی در این دوره

چه فهم مشخصی از «مارکسیسم» داشت؟ مارکسیسم ملکی در این دوره چه مختصاتی داشت؟ ملکی در زندان کاپیتال مارکس را با هم بند هایش خواند و مارکسیست شد. درک او همان بود که آن دیگران داشتند یعنی ایدولوژی مارکسیسم را راه نجات بشریت از فقر و اسارت می‌دانست.

۲- موضع ملکی در موضوع واگذاری نفت شمال چه بود؟

ملکی از پیشنهاد نفت شمال پشتیبانی کرد ولی بر خلاف احسان طبری و بعضی دیگر نگفت که جنوب ایران زیر نفوذ انگلیس است پس باید شمالش هم زیر نفوذ شوروی باشد.

۳- در تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان در درون حزب توده اختلاف‌هایی شکل گرفت، ملکی در درون این اختلاف‌ها چه جایگاهی داشت؟ ملکی و کل اصلاح طلبان حزب توده با

پشتیبانی آن حزب از فرقه و تحویل سازمان حزب در آذربایجان به فرقه مخالف بودند و چنانکه پیش آمد شکست آن را پیش بینی کردند.

۴- ملکی در سال ۱۳۲۶ از حزب توده جدا شد، آیا نقد ملکی به انترناسیونال سوم و استیلای اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی بر احزاب چپ مبنای نظری داشت، برای مثال بر پایه اروتونیسم و گرایش‌های چپ اروپایی منتقد شوروی بود؟

جدا شدن ملکی از حزب توده تحریف تاریخ است. کل اصلاح طلبان درون حزب یعنی هفتاد-هشتاد نفر از کادرهای درجه اول آن از جمله ملکی از آن انشعاب کردند. در آن زمان ارو کومونیسمی وجود خارجی نداشت و آنان هنوز به شوروی اعتقاد داشتند چنانکه وقتی رادیو مسکو بلافاصله پس از انشعاب آنان را جاسوس

نیکوس پولانزاس در نقد دیکتاتوری پرولتاریا از مفهوم «سوسیالیسم دموکراتیک» استفاده می‌کند، به معنای ایدئولوژی سیاسی مدافع یک نظام سیاسی دموکراتیک در کنار یک نظام اقتصادی سوسیالیستی، شامل ترکیبی از دموکراسی سیاسی (معمولاً دموکراسی چند حزبی) با مالکیت اجتماعی ابزارهای تولید.

۷- در ایران، خلیل ملکی چه برداشتی از سوسیالیسم دموکراتیک داشت؟ آیا برای ملکی سوسیالیسم دموکراتیک یعنی نقد شیوه‌های غیر دموکراتیک سوسیالیسم مانند «مارکسیسم-لنینیسم» و استالینیسم؟

برداشت ملکی دقیقاً اصول اساسی سوسیالیسم و مردود شمردن "کاپیتالیسم دولتی" شوروی و حکومت وحشت استالینی بود. برای ملکی سوسیالیسم بدون دموکراسی معنا نداشت ولی من نمی‌فهمم که به چه دلیل دموکراسی چند حزبی را باید دیکتاتوری خواند. انسان را به یاد ۱۹۸۴ جورج ارول می‌اندازد.

۸- سوسیالیسم دموکراتیک ملکی که می‌توان از آن به عنوان سوسیالیسم ایرانی هم یاد کرد، برای ملکی چه ویژگی‌هایی داشت؟

پاسخ به این سوال را باید در انبوه نوشته‌های ملکی یافت. ولی برای خالی نبودن عریضه می‌توان گفت که سوسیالیسم او بر مبنای آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، دموکراسی پارلمانی و عدالت اجتماعی با توجه به ویژگی‌های تاریخی و فرهنگی ایران بود.

۹- آیا برای ملکی میان لنینیسم و استالینیسم تمایزی وجودی داشت؟ پاسخ به این سوال را من در جایی ندیده‌ام ولی احتمالاً منفی است.

۱۰- در پی استعفای محمد مصدق در تیر ۱۳۳۱ مخالفت بقایای با مصدق آغاز شد. چرا بقایای از مصدق جدا شد ولی ملکی هم چنان حامی مصدق بود؟ دلایل حمایت ملکی از مصدق چه بود و یا اصلاً چرا خلیل ملکی پس از انشعاب از حزب توده به ملیون نزدیک شد؟ آیا میان ملکی با ملیون قرابت فکری وجود داشت؟

ملکی تنورسین نهضت ملی بود که در مجموعه نیروهای هوا خواه استقلال از دو بلوک شوروی و آمریکا و دموکراسی پارلمانی قرار می‌گرفت. مصدق نماد آن نهضت بود و آلترناتیو به آن چیزی جز دیکتاتوری و وابستگی نمی‌بود چنانکه تاریخ ثابت کرد. به این دلایل ملکی به دولت مصدق

وفادار بود و وفادار ماند. اما نقد و انتقاد مساله دیگری است که فقط بت پرستان آن را نفی می‌کنند. نقدهای ملکی همه در راستای بهبود و پیشرفت امور بود و آخرین موردش کوشش او برای منصرف کردن مصدق از رفراندوم برای بستن مجلس بود که بهانه لازم را به دست کودتا گران داد.

۱۱- رویکرد ملکی به نهضت «ملی کردن صنعت نفت» چه بود؟ ملکی از همان ابتدا حامی پر و پا قرص و مبلغ و ناشر ملی کردن نفت بود.

۱۲- ملکی اگرچه حامی مصدق بود، اما نقدهای جدی هم به مصدق داشت، می‌خواستیم از شما بپرسم این نقدها چه بود؟ و چرا با وجود انتقادهایی که ملکی به مصدق داشت، ولی هم‌چنان بر این باور بود که باید از مصدق حمایت کرد حتی تا «جهنم»؟

پیشتر درباره موضوع نقد و انتقاد و اینکه چرا ملکی تا آخر به مصدق وفادار ماند توضیح دادم. نیروی سوم انتقادات بزرگ و کوچکی به دولت مصدق داشت که الزاماً به شخص مصدق مربوط نمی‌شد. مثلاً آنها می‌گفتند که وزیر فرهنگ و آموزش و پرورش آدم خوبی ست ولی برای اداره آن وزارتخانه مناسب نیست.

یکی از انتقادهای متوجه رد کردن میانجی‌گری بانک بین المللی در قضیه نفت بود. بانک حاضر بود برای دوسال به هزینه خود صنعت نفت را اداره کند و در آمد آن را سه قسمت کند. یک قسمت را به ایران بدهد، یک قسمت دیگر را به انگلیس بدهد و قسمت سوم را ذخیره کند تا ایران و انگلیس جزء حل نهانی مساله نفت بین خود تقسیم کنند. این در حکم یک آتش بس می‌بود که ضمن آن ایران و انگلیس با مذاکره و روش‌های دیپلماتیک اختلاف خود را حل کنند. مصدق مایل بود این پیشنهاد را بپذیرد ولی نزدیکان او خاصه کاظم حسینی رایش را زدند. و وقتی از حسینی پرسیده بودند که آلترناتیو او به پیشنهاد بانک چیست، گفته بود یک پیرمرد نورانی در خواب به من گفت شما قطعاً پیروز می‌شوید! رد کردن آن پیشنهاد سبب تحریم بین المللی نفت ایران و مصیبت اقصاد بدون نفت شد. حال آنکه اگر آن پیشنهاد پذیرفته شده بود کودتا هر گز اتفاق نمی‌افتاد. یا حقوق زنان که ملکی و نیروی سوم سخت بر آن اصرار داشتند ولی دولت مصدق - ظاهراً بر اثر فشار یکی دو تن

از علما - حاضر به دادن حق انتخاب کردن و انتخاب شدن به زنان نشد. یک مساله مهم اصرار ملکی برای اجرای قانون بود. مخالفان راست و چپ مصدق ظاهراً مجوز داشتند که هر تهمت‌ی که می‌خواهند بزنند، هر آشوبی را بر پا کنند و هرتوطئه‌ای را بسازند بدون آنکه قانون مزاحمشان شود. درمورد رفراندوم هم که صحبت شد. انتقادات سازنده ملکی به اینها محدود نمی‌شود و تفصیل آن را می‌توان در کتاب آخر من - خلیل ملکی، سیمای انسانی سوسیالیسم ایرانی، ترجمه عبدالله کوثر - خواند.

۱۳- پس از کودتا ۳۲ و شکست ملیون و پیروزی دربار، ملکی چه برداشتی از این شکست داشت؟ از نظر ملکی دلایل شکست جنبش ملی چه بود و چرا دولت مصدق سقوط کرد؟

پاسخ به این سوال ساده است: آمریکا و انگلیس، مخالفان راست مصدق و حزب توده، اشتباهات دولت مصدق.

۱۴- موضع ملکی در قبال کنسرسیوم چه بود؟

ملکی با کنسرسیوم مخالف بود ولی دست روی دست نگذاشت و محمد درخشش رئیس جامعه معلمین و نماینده مجلس را راضی کرد که نطق مفصلی علیه کنسرسیوم را که خودش نوشته بود در مجلس بخواند. این نطق مثل توپ صدا کرد و بلا فاصله بعد به صورت کتابی به چاپ رسید که چون ظاهراً نطق یک نماینده مجلس بود به جهت مصونیت پارلمانی آن زمان مجوز انتشار گرفت.

۱۵- ملکی را در ایران مبدع ایده «نیروی سوم» می‌نامند، ملکی چه برداشتی از نیروی سوم داشت و چگونه این ایده را مفهوم‌پردازی کرد؟

ملکی در نوشته‌هایش مثل "نیروی سوم چیست"، "نیروی سوم پیروز می‌شود" و غیره نظریه نیروی سوم را شرح و تحلیل کرده است و من نیز در کتاب‌های خاطرات سیاسی خلیل ملکی، مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران و کتاب اخیرم درباره ملکی به تفصیل شرح داده‌ام. آن را نمی‌توان در اینجا خلاصه کرد. فقط این قدر می‌توان گفت که منظور استقلال از دو بلوک آمریکا و شوروی بود ولی نه بی طرفی مانند سوئیس بلکه استقلال فعال با همکاری کشورهای مشابه که بعدها جهان سوم خوانده شدند.

"او می‌گفت که نیروی سوم یک جناح چپ دارد که خواهان استفاده از روش‌های سوسیالیستی برای اداره جامعه است.

۱۶- در نیمه دوم دهه سی، ملکی با اسدالله علم دیدارهایی داشت، موضوع این دیدارها چه بود؟ و چرا ملکی نه فقط دیدار با علم بلکه دیدار با شاه را هم پذیرفت؟ شاه از ملکی چیزی می‌خواست؟ بعد از دیدار با شاه، ملکی از سوی مخالفانش «عامل حکومت» معرفی شد، استراتژی ملکی در این مقطع برای ارتباط با دربار چه بود؟

اسدالله علم رهبر حزب مردم بود و حزب او یک برنامه اصلاح ارضی پیشنهاد کرده بود که ملکی در مجله نبرد زندگی سخت از آن انتقاد کرده بود. به این جهت علم به دیدار او رفت. اما ملکی با شاه دو بار ملاقات کرد. بار اول در زمان مصدق بود که شاه از او دعوت به ملاقات کرده بود و ملکی پس از تایید هیات اجرائیه نیروی سوم و شخص مصدق دعوت مزبور را پذیرفته و گزارش آن را به حزب خود و مصدق داده بود. اما این مانع از آن نشد که چند ماه بعد یعنی پس از کودتا او را با توده ای‌ها در قلعه فلک الافلاک محبوس کنند.

بار دوم در سال ۱۳۳۹ بود که هم ملکی هم اللهیار صالح رهبر جبهه ملی دوم به دعوت شاه با او ملاقات کردند. ملکی خود دو سال پس از آن ملاقات در نامه بسیار بلندی که به مصدق نوشت آن ملاقات را علنی کرد و کسی هم او را به این جهت "عامل حکومت" نخواند. ملکی گزارش آن ملاقات را در نامه‌اش به مصدق داد که در کتاب نامه‌های خلیل ملکی در دسترس است. او اگر می‌خواست خود را به شاه تسلیم کند شاه به جای اینکه او را به اتهام "قیام علیه سلطنت مشروطه" و "کمونیسم چینی" محاکمه نظامی و محبوس کند دست کم سناتور می‌کرد.

۱۷- به گفته پرواند آبراهامیان انتشار اسناد جدید از سوی آمریکا (وزارت امور خارجه و اسناد سازمان سیا) نشان می‌دهد که خلیل ملکی «از آمریکایی‌ها پول می‌گرفته است؛ گرچه شاید نمی‌دانسته که این پول‌ها از آمریکا می‌آیند، البته اگر بخواهیم بگوییم نمی‌دانسته است، باید او را خیلی خام‌خیال فرض کنیم.»، نظر شما در این باره چیست؟ ملکی به پول گرفتن از انگلیس، از دربار و از سازمان امنیت متهم شده

بود ولی این یکی تازگی دارد. هر وقت سندی منتشر کنند که نشان دهد ملکی از آمریکا پول می‌گرفته من نظرم را اعلام خواهم کرد. به علاوه معلوم نیست که ملکی با آن همه پول‌هایی که می‌گرفت چرا زندگی محقری داشت تا آنجا که دوسال پیش از مرگش، پس از رهایی از آخرین زندان، به جهت قطع حقوق بازنشستگی‌اش تقریباً به شام شیش محتاج شده بود.

۱۸- در جریان روی کار آمدن دولت «علی امینی» در اوایل دهه ۴۰، ملکی سیاست نیروهای نهضت ملی در مواجهه با دولت امینی را مورد انتقاد قرار داد، دلیل حمایت ملکی از دولت امینی چه بود؟ چرا ملکی برخلاف جبهه ملی دوم و جریان‌های چپ، فکر می‌کرد درگیری میان دربار و دولت امینی جدی است؟

درگیری میان شاه و امینی به شهادت تاریخ جدی بود. اما این تنها دلیلی نبود که ملکی می‌گفت امینی را نباید کوبید. او می‌گفت که امینی با برنامه اصلاح ارضی، مبارزه با فساد و گسترش آموزش و پرورش سر کار آمده. علاوه بر این، شکست امینی به دست شاه بدون اینکه جبهه ملی دوم جانشین او شود منجر به یک "دیکتاتوری سیاه" خواهد شد. او نمی‌گفت که باید از امینی پشتیبانی کرد، بلکه می‌گفت نباید با او وارد مبارزه حیاتی-مماتی" شد. می‌گفت جبهه ملی دوم باید خود را تبدیل به دولت سایه کند و ضمن انتقاد سازنده از امینی با یک برنامه جدی مناسب - مثلاً یک برنامه اصلاح ارضی - و سازماندهی موثر با امینی رقابت کند تا بتواند به رغم شاه جانشین امینی شود. نتیجه چه شد؟ با امینی مبارزه حیاتی-مماتی کردند، او به دست شاه شکست خورد و "دیکتاتوری سیاه" برای پانزده سال غالب شد.

۱۹- در موضوع اصلاحات ارضی آیا ملکی از اصلاحات ارضی حمایت کرد؟ در موضوع انقلاب سفید چه‌طور؟ ملکی در مقابل اصلاح ارضی امینی یک برنامه آلترناتیو ارائه کرد. ولی هنگام رفتن برای انقلاب سفید از رهبری جامعه سوسیالیست‌ها بازنشسته شده و دراتریش مشغول معالجه بیماری قلبی‌اش بود.

۲۰- ملکی چه موضعی نسبت به نیروهای اسلامی داشت؟ به ویژه در وقایع خرداد ۴۲؟ آیا ملکی از یک موضع سکولار، منتقد نیروهای اسلامی بود؟ چنانکه گفتم ملکی در آن زمان

بازنشسته و در اتریش مشغول معالجه بود.

۲۱- پس از تقریباً پنج دهه از درگذشت خلیل ملکی، تاریخ معاصر ایران شخصیت‌ها بسیاری به خود دیده است، و بسیاری از این شخصیت‌ها در تاریخ به فراموشی سپرده شده‌اند، چرا امروزهم‌چنان نام ملکی مطرح است.

اگر کارانگلیس و آمریکا نباشد، به دلیل تاثیری که در تاریخ معاصر داشت!

۲۲- به گفته تورج اتابکی و پرواند آبراهامیان، در سال‌های گذشته، «گرایش‌هایی برای قهرمان‌سازی و اسطوره‌سازی از ملکی شکل گرفته‌اند»، می‌خواستیم نظر شما را درباره این موضوع بدانیم.

عجبا! پس از هزارسال تهمت و افترا و فحش و ناسزا اکنون که از ملکی تا اندازه‌ای اعاده حیثیت شده است آن را قهرمان‌سازی می‌خوانند!

۲۳- مواجهه انتقادی خلیل ملکی با سیاست‌های حزب توده باعث شده برخی از او به عنوان اصلاح‌طلبی منتقد در مقابل جریان‌های چپ یاد کنند. آیا میان اصلاح‌طلبی ملکی با آنچه در بستر سیاست امروز ایران «اصلاح‌طلبی» نامیده می‌شود، شباهت و نسبتی وجود دارد؟

ملکی خود چپ دموکرات بود و منتقد حزب توده و کمونیسم. او معتقد بود که با اصلاحات می‌توان به هدف‌های انقلابی رسید و در عین حال از ویرانگری‌های انقلاب پرهیز کرد. اصلاحاتی که او در نظر داشت ربطی به مسائل امروز ندارد.

ناصر تقوایی؛ نوشیدن «چای تلخ» سکوت در سانسور حکومت



نویسنده، حسام محجوبی

شغل، روزنامه‌نگار

«من آدم حرفه‌ای نمی‌شوم. دوست هم ندارم که بشوم. فکر می‌کنم هر اتفاقی که برایم بیفتد، بهتر از این است که حرفه‌ای شوم. شد فیلم می‌سازم، نشد عکس می‌گیرم، نشد می‌نویسم. هیچ‌یک از این‌ها هم نشد، می‌روم و گوشه‌خانه‌ام می‌نشینم یا درس می‌دهم.»

این جملات ناصر تقوایی، فیلمساز، نویسنده، عکاس و مدرس برجسته ایرانی که سه‌شنبه ۲۲ مهر در ۸۴

«ایران را دوست دارم که وطن منست، خوزستان را دوست دارم که ولایت منست و عاشق آبادان هستم، برای این‌که زادگاه منست.»

ناصر تقوایی ۲۲ تیر ۱۳۲۰ در آبادان به دنیا آمد و در همان دوران کودکی فرصت آشنایی با هنر و ادبیات را پیدا کرد: «کلاس دوم ابتدایی بودم. یک همکلاسی داشتیم که پدرش در کویت کار می‌کرد و وقتی به ایران آمد، برایش به عنوان سوغاتی یک پروژکتور هشت‌میلی‌متری آورد و مقداری هم فیلم. آن‌ها فیلم‌های کوتاه کم‌دی بودند. دیدن همین فیلم‌ها من را به سینما علاقه‌مند کرد.»

او همچنین در دبستان، به دلیل این که نقاشی‌اش خوب بود، از معلمش یک دوربین عکاسی هدیه گرفت: «با همین دوربین شروع به عکاسی کردم. بعدها تا دوره دیپلم، رسماً عکاس کلاس شده بودم. البته عکاسی به معنای هنری‌اش نبود اما باعث شد تا من کم‌کم با عکاسی آشنا شوم.»

بنابراین، تقوایی پیش از آن که وارد سینما شود، عکاسی را آغاز کرده بود.

سالگی درگذشت، عمق شرایط ناپایدار او در فعالیت‌های هنری‌اش را نشان می‌دهد.

فشارهای سانسور و محدودیت‌ها، در هر دو دوره پیش و پس از انقلاب، به حدی بود که بخشی از کارنامه تقوایی را طرح‌ها و پروژه‌های تشکیل می‌دهند که قصد داشت در حوزه‌های مختلف انجام دهد و سال‌های زیادی از عمرش را نیز گرفتند اما به سرانجامی نرسیدند.

با این حال، توانست از دهه چهل خورشیدی تا پایان عمرش، در زمینه‌های مختلف، از نویسندگی و عکاسی و مستندسازی تا سینمای کودک و سینمایی داستانی بزرگسال و ساخت سریال تلویزیونی، آثاری از خود برجای بگذارد.

تقوایی به دلیل شرایط دشوار، فقط توانست چند فیلم مستند، شش فیلم سینمایی بلند و یک سریال تلویزیونی را به پایان برساند اما با وجود انگشت‌شمار بودن، این آثار به دلیل ارزش بالای هنری، آثار کلاسیک و غیرقابل چشم‌پوشی سینما و تلویزیون ایران شده‌اند.

تولد در فضای فرهنگی جنوب و آشنایی با عکاسی

تسلیت

با اندوه فراوان و تاسف بی‌کران، درگذشت آقای ناصر تقوایی، هنرمند ملی، آزادیخواه و استبداد ستیز را به خانواده ارجمند ایشان و جامعه فرهیخته هنرمندان ایران تسلیت می‌گوییم. یاد و نامش گرامی و راهش پر رهرو باد.

هیات رهبری اجرائی جبهه ملی ایران

تهران - ۲۳ مهر ماه ۱۴۰۴

دوران نوجوانی و جوانی تفوایی مصادف با دهه‌های سی و چهل خورشیدی بود که از غنی‌ترین دوران‌های فرهنگی تاریخ معاصر ایران به شمار می‌رود.

سردبیری مجله «هنر و ادبیات جنوب» را برعهده گرفت: «ما همه با ادبیات شروع کردیم. فراموش نکنید که ادبیات هنر مادر است. با ادبیات تفکر شما شکل می‌گیرد و ثبت می‌شود.»



هوشنگ گلمکانی، منتقد سینما، درباره کارنامه تفوایی به رشد در چنین دورانی اشاره کرده و نوشته است: «ناصر تفوایی یکی از جوانان آن دهه بود که از فضای فرهنگی آبادان سر برآورد. ابتدا از ادبیات که هنر فراگیرتر و در دسترس‌تر آن زمان بود آغاز کرد اما خیلی زود به سینما کوچ کرد.»

همکاری با گلستان و توقیف کتاب «تابستان همان سال»

تفوایی در میانه دهه چهل خورشیدی، برای ورود به عالم سینما، از طریق جلال آل‌احمد با ابراهیم گلستان که در آن زمان استودیو فیلمسازی داشت، آشنا شد: «رفتم پیش گلستان و برای اولین بار با او به‌عنوان یک کارگردان و تهیه‌کننده روبه‌رو شدم نه استاد و دوست.»

گلستان در آن زمان قصد داشت فیلم «خشت و آینه» را بسازد: «تا آن روز حتی دوربین فیلمبرداری را از نزدیک ندیده بودم. شانس بزرگ من این بود که تمامی افراد اصلی فیلم به من امکان تجربه دادند... من از فریادهای گلستان هم چیز می‌آموختم. سینما را هیچ‌وقت نمی‌شود با فیلم دیدن یاد گرفت. سینما را باید از فیلمسازان برجسته آموخت.»

وقتی «خشت و آینه» تمام شد، تفوایی دوباره به کار ادبی پرداخت و

بپردازد. تفوایی خودش درباره علت گرایش به مستندسازی گفته بود: «به خاطر تجربه‌هایی که داشتم، مستندسازی بهتر می‌توانست در تصویر کردن این تجربه‌ها موثر افتد. حیف می‌دیدم که دیده‌هایم از گوشه و کنار این دبار، به شکلی ضبط نشود.»

تفوایی اولین مستندش را سال ۱۳۴۶ با عنوان «تاکسی‌متر» ساخت که به درگیری‌ها میان مسافران و رانندگان و نصب دستگاه تاکسی‌متر در تاکسی‌های تهران می‌پردازد.

مستندهای «آرایشگاه آفتاب»، «نان‌خورهای بی‌سوادی»، «تلفن»، «فروغ فرخزاد»، «رقص شمشیر»، «پنجشنبه بازار میناب»، «نخل»، «باد جن»، «اربعین»، «موسیقی جنوب» و «مشهد قالی»، دیگر مستندهایی بودند که تفوایی در فاصله سال‌های ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۰ برای تلویزیون ساخت.

او در این مستندها، علاقه‌اش را به ادبیات و فرهنگ عامه نیز نشان داده بود. به عنوان نمونه، در مستند «باد جن» که از احمد شاملو، شاعر بزرگ ایرانی به عنوان گوینده استفاده کرد، به مراسمی سنتی «زار» در جنوب ایران پرداخته که در اصل یک مراسم آفریقایی بوده است.

فیلمسازی داستانی؛ «اضطراب، انتقام، بدبینی»

برخی منتقدان سینمایی از جمله گلمکانی، تفوایی را به همراه کارگردانانی چون مسعود کیمیایی و داریوش مهرجویی جزو آغازگران جریان موسوم به «موج نو» در سینمای ایران می‌دانند؛ جریایی که وجهه روشنفکری داشت و به ویژه در مقابل جریان موسوم به «فیلمفارسی» قرار می‌گرفت.

پس از سه سال و نیم کار در تلویزیون و ساخت چند مستند، تفوایی با ساخت فیلم «آرامش در حضور دیگران» در سال ۱۳۴۹، فیلمسازی داستانی را آغاز کرد.

این فیلم بر اساس داستان «واهمه‌های بی‌نام و نشان» نوشته غلامحسین ساعدی، نویسنده مطرح ایرانی، ساخته شده است و به آخرین روزهای زندگی یک سرهنگ بازنشسته می‌پردازد.

توضیح تصویر، ناصر تفوایی و غلامحسین ساعدی در سواحل جنوب ایران، هنگام کار بر روی مستند «باد جن»

کتاب «تابستان همان سال» نوشته تفوایی که سال ۱۳۴۸ منتشر شد، مجموعه‌ای از هشت داستان پیوسته درباره زندگی هشت کارگر اسکله است؛ او این مجموعه را به صدف تقی‌زاده تقدیم کرد که در علاقه‌مند شدنش به ادبیات تاثیرگذار بود.

جلال آل‌احمد نیز کارهای تفوایی را دوست داشت: «آل‌احمد معتقد بود که من اولین داستان‌های کارگری-صنعتی را در ادبیات ایران نوشته‌ام.»

کتاب «تابستان همان سال» توقیف شد: «زمانی که متوجه شدم از راه ادبیات آینده‌ای ندارم و اگر قرار است با سلیقه خودم بنویسم همیشه با مشکل مواجه خواهم بود، به سینما آمدم.»

مستندسازی در تلویزیون

تفوایی از طریق فرخ غفاری، سینماگر مطرح، وارد سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران شد و مستندسازی را آغاز کرد. این سازمان پس از انقلاب «صداوسیما» نام گرفت.

منتقدان هنری، گرایش تفوایی به مستندسازی را به «تعهد اجتماعی» او نسبت داده‌اند، زیرا این فیلمساز تلاش کرد در این مستندها به معضلات و مشکلات جامعه زمان خود

تقوایی اما تلاش کرد برداشت خود از داستان ساعدی را ارائه کند: «در فیلم عناصر ماوراءالطبیعی را که در قصه بود کنار گذاشتم و به جای آن، عنصر دیگری را که در بافت قصه بود، گرفتم. من فیلم را درست از قلب حادثه آغاز کردم. فیلم روی یک اضطراب ناشناخته پیش می‌رود و این اضطراب تم فیلم است.»

تقوایی در اولین فیلم داستانی خود نیز به سراغ چهره‌های ادبی رفت و از محمدعلی سپانلو و منوچهر آتشی به عنوان بازیگران فیلم استفاده کرد: «کسانی را می‌خواستم که تماشاچی زود آنها را به جا بیاورد. حرکاتشان را با دقت دنبال کند، پس این‌ها را انتخاب کردم.»

خود تقوایی معتقد بود که این فیلمش «تنها فیلم سیاسی واقعی سینمای ایران» است و از آن جا که به گفته

ساخته مهرجویی، در زمان خودش به نمایش درمی‌آمدند: «موج دیگری در سینمای ایران شکل می‌گرفت.»

سال بعد، تقوایی فیلم «رهایی» را برای کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ساخت. در این فیلم، نوجوانی از حبس شدن خود در خانه به زندانی شدن یک ماهی که از دریا صید کرده بود پی می‌برد و سرانجام ماهی را به دریا بازمی‌گرداند.

تقوایی در چرخش خود به سمت سینمای کودک نیز تعهدی اجتماعی حس می‌کرد: «نزدیکی به آن چه کودکان در ذهن دارند و ایجاد هر وسیله‌ای برای گسترش و آگاهی این ذهن، نخستین گام به سوی ایجاد جامعه‌ای آگاه است.»

یک سال بعد، تقوایی فیلم «نفرین» را با بازی بهروز وثوقی، جمشید مشایخی و فخری خوروش کارگردانی کرد. در این فیلم که داستانش در یک جزیره می‌گذرد، مردی مالیخولیایی به رفتار صمیمانه همسرش با مردی جوان شک می‌کند و زن و جوان را نابود می‌کند.

محمد تهمانی‌نژاد، منتقد سینمایی، نوشت: «در این فیلم، تقوایی با بدبینی خاصی خود را از مردم جدا می‌کند. وضع خانواده فیلم همچون جزیره‌ای است در میان اجتماعی که هیچ پیوندی با بیکرانی جهان ندارد.»

«دایی جان ناپلئون»؛ یک نقطه عطف



تقوایی پس از آن که سه فیلم بلند داستانی ساخت، در نیمه دهه پنجاه خورشیدی به سراغ سریال‌سازی رفت و از قضا در همان کار اول خود، موفقیت زیادی کسب کرد.

ساخت سریال تلویزیونی «دایی‌جان ناپلئون» بر اساس رمانی به همین نام نوشته ایرج پزشک‌زاد و با بازی کسانی چون غلامحسین نقشینه، پرویز فنی‌زاده و نصرت کریمی، به دلیل موفقیت زیادش، به نقطه عطفی در کارنامه هنری تقوایی تبدیل شد.

شیرینی طنز این فیلم، که اولین تجربه تقوایی در حوزه طنز بود، به نوشته هوشنگ گلشیری نویسنده فقید ایرانی، حاصل «تقابل واقعیت و خیال، ظاهر و باطن به شرط غلو بر یک وجه» است.

در سال ۱۳۵۱، تقوایی دومین فیلم بلند داستانی خود را با عنوان «صادق کرده» ساخت. این فیلم که چند سال پس از فیلم «قیصر» به کارگردانی مسعود کیمیایی ساخته شد، مضمون مشابه غریزه انتقام را دستاویز فیلمسازی قرار داد و سعید راد و محمدعلی کشاورز از بازیگران این فیلم بودند.

صادق، شخصیت اصلی فیلم، که همسرش به دست یک راننده ناشناس به قتل رسیده، مرتکب قتل چندین راننده می‌شود، با این هدف که روزی قاتل همسرش را از بین ببرد. خود تقوایی معتقد بود که «صادق کرده» یک قصه معمولی ناموسی نیست اما فیلم به موفقیت فیلم «قیصر» دست نیافت.



تقوایی، مهرداد پهلبد، وزیر وقت فرهنگ، با نمایش این فیلم مخالف بود، این فیلم توقیف شد و با چندین سال تاخیر به نمایش درآمد: «من یکی از بدشانس‌ترین فیلمسازان ایرانی هستم. اولین فیلم سینمایی من آخرین فیلم به نمایش درآمده در سال‌های قبل از انقلاب من است.»

این کارگردان معتقد بود که اگر آرامش در حضور دیگران و همچنین فیلم گاو

همچنین روبرت صافاریان، منتقد هنری، نوشت که، «توانمندی و ذکاوت تقوایی در حداکثر بهره‌برداری از بازیگران در نقش‌های مناسب» موجب اقبال این فیلم بین عامه مردم شد. برخی دیالوگ‌های سریال، مثل «دروغ چرا، تا قبر آ.آ.آ» که برآمده از کتاب بود، اما با بازی‌های ماندگار در سریال در ذهن مردم حک شد.

خود تقوایی پیش از آن که این سریال را بسازد، موفقیتش را پیش‌بینی می‌کرد: «اگر دایی‌جان ناپلئون را برای یک کار تلویزیونی انتخاب کردم، به این جهت بود که این قصه ظرفیت زیادی برای ارتباط برقرار کردن با توده وسیعی از مردم را داشت.»

تقوایی با این که در سریال‌سازی استعداد و قدرت کارگردانی خود را به نمایش گذاشت اما نتوانست این کار را پیش و پس از انقلاب ایران ادامه دهد.

در چند سال آخر دوران پهلوی، او قصد داشت سریال «شوهر آهوخانم» را بر اساس رمانی به همین نام نوشته محمدعلی افغانی بسازد که نشد. طرح دیگر ناکام او، مجموعه دوازده قسمتی «داستان‌سرایان» نام داشت که قرار بود در هر قسمت، از داستان یک نویسنده مطرح اقتباس شود؛ از صادق هدایت تا محمود دولت‌آبادی: «برخی از این نویسندگان مساله سیاسی داشتند و این موضوع کار را سخت‌تر کرد. من حاضر نبودم از تاریخ ادبیات ایران بدون بزرگ علوی یا جلال آل‌احمد که پایه این سریال بودند یاد کنم. با این دو مخالفت شد.»

پس از انقلاب نیز در اوایل دهه شصت، به دلیل همین موفقیت تقوایی در سریال‌سازی، کارگردانی مجموعه تلویزیونی «کوچک جنگلی» به او سپرده شد. تقوایی فیلمنامه این سریال را با نگاهی به داستان «مردی از جنگل» نوشته احمد احرار نوشت. اما در میانه پروژه ساخت این سریال، تقوایی از کارگردانی آن کنار گذاشته شد و سرانجام بهروز افخمی جایگزین تقوایی شد. تقوایی سال‌ها بعد، فیلمنامه

سه‌جلدی «کوچک جنگلی» را در نشر مس منتشر کرد.

بازگشت به فیلم بلند داستانی
ناکامی در سریال‌سازی، تقوایی را به ساخت فیلم بلند داستانی بازگرداند و در ۱۳۶۵، «ناخدا خورشید» را نویسندگی و کارگردانی کرد. داستان این فیلم، ملهم از رمان «داشتن و نداشتن» ارنست همینگوی، در دهه چهل می‌گذرد. فیلم مضمونی سیاسی دارد و درباره خارج کردن تعدادی از فراری‌های سیاسی از کشور است. قاضی ریحاوی، نویسنده، درباره این فیلم نوشت: «ناخدا خورشید ما را وامی‌دارد که از دریچه‌ای به یک تکه از سرزمین نگاه کنیم. تکه‌ای پرت و خشک و نکبت‌زده که هوایش بر نفس آدمی سنگینی می‌کند.»



توضیح تصویر، ناصر تقوایی فیلم ناخدا خورشید را در سال ۱۳۶۵ با الهام از کتاب «داشتن و نداشتن» ارنست همینگوی، ساخت

تقوایی سه سال بعد فیلم «ای ایران» را ساخت که در آن اکبر عبدی، حسین سرشار و غلامحسین نقشینه به ایفای نقش پرداختند. این فیلم نیز همچون فیلم قبلی، مضمونی سیاسی دارد و داستانش در آخرین روزهای حکومت پهلوی در ایران می‌گذشت: «ای ایران، پایان یک دوره و آغاز دوره‌ای دیگر در کارنامه من است. دیگر از فرم‌های کلاسیک خسته شده بودم و می‌خواستم کار نویی بکنم.»

تقوایی گفته بود که قصد داشت اول «ای ایران» فیلمی طنز باشد تا «بعد از ده سال مردم لیخنند بزنند اما به دلیل اعمال‌نظرها فیلمنامه‌اش سیاسی شد.»

تهامی‌نژاد نوشت که تقوایی «در بسیاری از لحظات، جدا از جنبه کرونولوژیک تاریخ عمل می‌کند و ربطی به تاریخ حوادث سال ۱۳۵۷

ندارد و تاریخ درونی خود را پی می‌گیرد.»

به اعتقاد این منتقد «ای ایران» مواجهه بین قدرت سیاسی و فرهنگ را به طور «کاملاً واقعی» نشان می‌دهد.

با این حال، تقوایی به گفته خودش، در پی قضاوت درباره تاریخ نبود: «در کارهایم، خوب یا بد وجود ندارند. در فیلم‌های من آدم‌ها زندگی خودشان را می‌کنند. من از پرسوناژهای فیلم جانبداری نمی‌کنم. چون بیننده را تبیل می‌کند. این شماست که قضاوت می‌کنید. من دخالتی ندارم.»



توضیح تصویر، ناصر تقوایی گفته بود که قصد داشت اول «ای ایران» فیلمی طنز باشد تا «بعد از ده سال مردم لیخنند بزنند اما به دلیل اعمال‌نظرها فیلمنامه‌اش سیاسی شد.»

پیش از ساخت «ای ایران»، تقوایی قصد داشت فیلمی درباره جنگ ایران و عراق با عنوان «زنگی و رومی» بسازد که درباره تقابل دو تفکر موافق و مخالف تداوم این جنگ بود. اما مسئولان به دلایل سیاسی مانع ساخت آن شدند: «در جلسه‌ای با حضور فخرالدین انوار و سیدمحمد بهشتی، سه داستان را تعریف کردم از جمله همین "زنگی و رومی" را که رد شد. هر چه توضیح دادم هم مشکل حل نشد. ظاهراً ضدجنگ تشخیص داده شد.»

دنیا آمده‌ام.»

سال‌های پایانی و اعتراض به سانسور

او در سال‌های پایانی فعالیت هنری خود بار دیگر به ادبیات و عکاسی، دو هنر دوران کودکی‌اش، پناه برده بود. در سال ۱۳۹۲، نمایشگاه انفرادی عکس‌های او در گالری نگاه تهران برگزار شد: «عکاسی سریع‌ترین هنری است که با واقعیت تماس می‌گیرد و شبیه‌ترین هنر به واقعیت است و زمانی به هنر تبدیل می‌شود که چیزی فراتر از واقعیت باشد.»

با این حال، فریاد انتقادهایش از سانسور در همه زمینه‌های فرهنگی به ویژه کتاب و سینما بلندتر شد: «گاهی باورش‌شان این است که در دوران سانسور هنر رشد می‌کند، اعتبار پیدا می‌کند و از روسیه دوران استالین یاد می‌کنند. می‌گویند پاسترناک و... اما فکرش را نمی‌کنند که چه حجمی نتوانستند بنویسند. روسیه قبل از استالین سرزمین ادبیات بوده است اما بعد از آن‌چه بر سر نویسندگان آوردند؟»

او در جای دیگری نیز گفت: «من و بسیاری دیگر از همکارانم، سال‌هاست که نتوانسته‌ایم فیلم بسازیم، چرا؟ این مایه شرمساری نیست؟ چرا هیچ مسئولی نیامده در طول این چندسال از بابت مدیریت خودش عذرخواهی کند؟ واقعا آن ریلی که می‌خواستند بگذارند تا سینما را روی آن جلو ببرند قرار بوده ما را به همین‌جا که الان رسیده‌ایم، برساند؟»



تقوایی این جایزه را رد کرد.

فیلم‌های تقوایی پیش از آن در خارج از ایران مورد تقدیر برخی جشنواره‌های معتبر از جمله جشنواره فیلم لوکارنو قرار گرفته بود. همچنین فیلم چند اپیزودی «قصه‌های کیش» به کارگردانی ناصر تقوایی، ابوالفضل جلیلی و محسن مخملباف در سال ۱۹۹۹ به جشنواره فیلم کن برده شد و در نهایت نامزد دریافت نخل طلا شد.

تقوایی پس از «کاغذ بی‌خط»، در سال ۱۳۸۲ فیلم «چای تلخ» را بر اساس فیلمنامه‌ای از خودش در خوزستان شروع کرد که داستانش به جنگ ایران و عراق مربوط می‌شد اما محدودیت‌های نانوشته در حوزه فیلمسازی جنگ موجب شد که این فیلم هرگز به پایان نرسد: «انگار جنگ تریبون یک عده خاص است و فقط آن‌ها می‌توانند در این حوزه فیلم بسازند. این در حالی است که جنگ در سرزمین من بوده، من این‌جا به

توضیح تصویر، کاغذ بی‌خط، آخرین فیلم داستانی بلند ناصر تقوایی است

سال‌های سکوت سینمایی و تجربه ناکام «چای تلخ»

پس از «ای ایران»، تقوایی به مدت ۱۲ سال سال فیلمی نساخت: «من زمانی فیلم می‌سازم که بتوانم فیلم خودم را بسازم. هیچ انگیزه دیگری برای فیلم ساختن ندارم. وقتی نمی‌شود و کسی می‌خواهد انگولکش کند، فیلم نمی‌سازم.»

سرانجام، در سال ۱۳۸۰ «کاغذ بی‌خط» به عنوان آخرین اثر سینمایی این کارگردان به نمایش درآمد. این فیلم که فیلمنامه‌اش به مدت هجده سال توقیف بود، به عقیده برخی منتقدان، مهارت تقوایی در روایت داستان در فضایی محدود را به رخ می‌کشد.

پس از نمایش این فیلم در جشنواره فیلم فجر، سیمرغ بلورین جایزه ویژه هیات داوران به آن اهدا شد، اما

ادعای جمهوری اسلامی درباره بازسازی و آماده‌سازی تجهیزات نظامی و آمادگی در صورت جنگی دیگر با اسرائیل و آمریکا



صرف تقویت سامانه‌های پدافند هوایی شود، تا در برابر حملات دشمنان بتوان دفاع کرد تا از تکرار شکست مفتضحانه جنگ دوازده‌روزه جلوگیری شود.

سالاریه تکمیل پایگاه پرتاب ماهواره چابهار را از اولویت‌های وزارت ارتباطات و سازمان فضایی عنوان کرد و توضیح داد: «فاز نخست این پایگاه ویژه پرتابگرهای سوخت جامد رو به تکمیل است و آماده‌سازی برای نخستین

پرتاب در حال انجام است». منظور از پرتابگرهای سوخت جامد، ماهواره‌برهایی مانند ناهید و پرتابگر سیمرغ است، حال آن‌که منابع و مقامات غربی می‌گویند جمهوری اسلامی در پوشش ارسال ماهواره‌های علمی اقدام به آزمایش موشک‌های بالستیک قاره‌پیما با قابلیت حمل کلاهک‌های سنگین می‌کند. لازم به توضیح است که با توجه به فعال شدن مکانیزم ماشه، پروژه چابهار در معرض تحریم‌های بین‌المللی قرار گرفته و ادعای سردار سالاریه صرفاً ادعائی بی‌اساس به نظر می‌رسد.

خبرگزاری کیهان به نقل از رویترز می‌نویسد سپاه پاسداران در نزدیکی تهران در دو پایگاه به نام‌های خجیر و مدرس تولید موشک‌های بالستیک را بطور چشمگیری توسعه داده است. رویترز بر اساس ارزیابی دو پژوهشگر آمریکایی و سه مقام ارشد جمهوری اسلامی، توسعه موشک‌های بالستیکی را تأیید کرده است. بر اساس این گزارش، گسترش این سایت‌ها با توافق میان تهران و مسکو در اکتبر ۲۰۲۲ برای تهیه و انتقال موشک به روسیه مرتبط دانسته است. اما اکنون که جمهوری اسلامی ایران به صورت مستقیم درگیر روبرویی با اسرائیل است، توسعه این دو پایگاه از منظر اطلاعات نظامی اسرائیل پنهان نخواهد ماند.

از سوی رئیس‌جمهور روسیه در نشست مطبوعاتی اخیر خود، که در بوتیوب نیز منتشر شد، از فروش

هواپیماهای سوخوی اس-۳۵ و تجهیزات پدافند هوایی نوین به ایران سخن گفته است (۲). افزون بر این، پوتین اظهار داشته که امنیت ایران با روسیه پیوند خورده و هرگونه عملیات امنیتی علیه ایران را منشأ حمله به روسیه خواهد دانست. این‌گونه سخن‌پراکنی‌ها تا زمانی که به صورت قرارداد رسمی در نیاید الزام‌آور نیست و واجد ضمانت اجرایی نخواهد بود؛ بنابراین نباید آن‌ها به عنوان تعهدی قابل اتکا تلقی کرد.

در جنگ دوازده‌روزه مشخص شد که آسمان ایران در بسیاری نقاط آسیب‌پذیر بود. آیا اقدامات اعلام‌شده نظام برای تأمین امنیت کشور در روبرویی‌های محتمل آتی کافی خواهد بود؟ بعید به نظر می‌رسد. در ساعات اولیه جنگ، هواپیماهای اف-۳۵ اسرائیل توانستند بدون مانع آشکار بخش‌هایی از سامانه‌های پدافند هوایی ایران را شناسایی و هدف قرار دهند. جنگنده‌های اف-۳۵ رادارگیرند و سامانه‌های پدافندی فعلی ایران—از جمله اس-۲۰۰ روسی و نمونه مهندسی معکوس آن یعنی باور-۳۷۳—در برابر چنین تهدیداتی محدودیت‌هایی دارند. تجربه نشان داده است دولت‌های روسیه همواره منافع خود را بر دوستی با ایران ترجیح داده‌اند؛ پوتین در جنگ دوازده‌روزه تنها به محکومیت لفظی اکتفا کرد و از ارائه حمایت فیزیکی یا اطلاعاتی چشم‌پوشی نمود.

آیا می‌توان به اظهارات اخیر پوتین اعتماد کرد؟ پاسخ منفی است. در زمان تحریم‌های بین‌المللی پیش از توافق هسته‌ای ۲۰۱۵، روسیه سامانه‌های اس-۳۰۰ خریداری‌شده را علی‌رغم دریافت وجه به موقع، تحویل نداد و تحریم‌ها را بهانه کرد. اکنون که مکانیزم ماشه فعال شده و شرایط تحریمی ممکن است سخت‌تر باشد، بعید است پوتین یا حکومت روسیه به تعهدات خود با ایران پایبند بمانند.

رئیس سازمان فضایی جمهوری اسلامی، سردار سالاریه، خبر داده است که ماهواره‌های «ظفر ۲» و «پایا» با پرتابگر خارجی و نمونه جدید «ناهید ۲» با پرتابگر داخلی «سیمرغ» برای پرتاب آماده می‌شوند؛ این خبر در کیهان لندن بازتاب یافته است (۱). وی در سخنرانی روز شنبه ۱۲ مهرماه ۱۴۰۴ از پرتاب ماهواره «سامان» توسط ماهواره‌بر سیمرغ و همکاری جمهوری اسلامی با جمهوری خلق چین در پروژه «چانگ-۸» سخن گفته و اعلام کرده است که طراحی این پروژه به پایان رسیده و ساخت نمونه آن به‌زودی آغاز می‌شود.

مردم ایران شکست و ناتوانی نظام در جنگ دوازده روزه را فراموش نکرده و نخواهند کرد. این‌گونه اغراق‌ها توان نظامی نیروهای مسلح را افزایش نمی‌دهد. سالاریه همچنین از مشارکت فعال ایران در برنامه‌های بین‌المللی اکتشاف ماه و سایر کرات سخن گفت و آن را زمینه‌ساز دسترسی به منابع طبیعی و انرژی در فضای فراجا توصیف کرد و از مذاکرات برای همکاری در طراحی و ساخت ایستگاه‌های فضایی خبر داد. این‌گونه اظهارات خام و دور از واقعیت بیش از همه یادآور شعارهای گزاف است. البته درباره دانش و مهارت فرهیختگان و مهندسان کشورمان تردید نداریم، اما آیا لازم است بودجه‌ای که باید برای بهبود رفاه و آسایش هموطنان صرف شود، هزینه این گونه پروژه‌ها گردد؟ در حالیکه این هزینه می‌توانست

در همین راستا، سردار احمدعلی گودرزی، فرمانده مرزبانی کشور، در نشست رسانه‌ای روز یکشنبه ۵ اکتبر (روز نیروهای انتظامی - فراجا) اعلام کرد که به‌واسطه توان و هوشیاری نیروی انسانی و بهره‌گیری از سیستم‌های دیجیتال پیشرفته، مرزهای ایران به‌طور کامل رصد و پاسبانی می‌شوند و از امنیت پایدار برخوردارند (۲). گودرزی بر اهمیت تقویت تاب‌آوری و مقاومت مردم تأکید کرد و گفت در جنگ دوازده روزه شاهد همراهی و مقاومت چشمگیر مردم و نیروهای مسلح بودیم که دشمن را ناامید و شکست داد.

سردار گودرزی افزود: «دشمن تصور می‌کرد که در چند روز مناطق مرزی به آشوب کشیده شود، اما اتحاد و هوشیاری مرزنشینان و مردم کشور باعث ناامیدی دشمن و تسلیم او شد». وی همچنین از اعتراض ایران به برخی کشورهای همسایه به‌خاطر استفاده اسرائیل از آسمان آنان برای حمله خبر داد و گفت این اعتراض‌ها به‌اطلاع آن کشورها رسانده شده است.

فرمانده مرزبانی فراجا به اقدامات‌شان در جنگ اشاره کرد: «یکی از اقدامات مهم مرزبانی، ثبت و رصد ورود هواگردها و ریزپرنده‌ها در مناطق مرزی بود که از شمال‌غرب، غرب، جنوب و حتی شمال کشور از کشورهای همسایه وارد ایران شدند». او همچنین گفت که به یکی از کشورهای اطلاع داده شد که از طریق سه دستگاه مینی‌بوس اقدام به پرتاب ریزپرنده و پهپاد می‌شد و با همکاری مرزبانی آن کشور، تیم مربوطه درگیر و سه نفر از آنها کشته شدند.

گزارش میانه سال گودرزی قابل‌تأمل است، وی اعلام کرد: هفت‌هزار و ۷۲۲ مورد کشف قاچاق به ارزش دو هزار و ۱۵۶ میلیارد تومان انجام شده؛ همچنین پنج‌هزار و ۶۳۰ سودجو دستگیر شده‌اند که این رقم نسبت به دوره مشابه سال گذشته ۱۱ درصد افزایش دارد. افزون بر این، هزار و ۵۰۰ قبضه سلاح در درگیری‌ها کشف و ضبط شده و ۱۳ تن مواد مخدر طی این بازه زمانی کشف شده و در همین راستا ۲۵۲ نفر دستگیر و ۱۱ نفر از اشرار به هلاکت رسیده‌اند. سردار گودرزی تصریح کرد در این مدت ۲۱

میلیون لیتر سوخت قاچاق کشف شده که افزایش ۵۷ درصدی نسبت به گذشته را نشان می‌دهد.

با توجه به گزارش گودرزی، این سؤال مطرح است که آیا می‌توان درباره امنیت کشور با اطمینان سخن گفت؟ اگرچه برخی از این گزارش‌ها ممکن است تبلیغاتی و غیردقیق باشد، اما به نظر می‌رسد مرزهای کشور در برابر تجاوزات احتمالی آسیب‌پذیرند. باید یادآور شد که جمهوری اسلامی به‌واسطه تحریم‌های حداکثری و فعال شدن مکانیزم ماشه، خود به‌طور مداوم مشغول فعالیت‌هایی مانند قاچاق مواد مخدر، سوخت و میعانات گازی است که از طریق مرزها انجام می‌شود.

لازم است به سردار گودرزی یادآور شویم که بسیاری از کشورهای همسایه به نظام جمهوری اسلامی اعتماد ندارند و حضور نظام جمهوری اسلامی را یکی از عوامل بی‌ثباتی منطقه می‌دانند. برای مثال، سنتکام و عربستان سعودی برای پیش‌بینی و مقابله با حملات پهپادی از جانب ایران طی رزمایشی راهکارهای پدافندی را آزمایش و آماده‌سازی کردند تا امنیت خلیج فارس و دریای سرخ تضمین شود.

در گزارش قبلی یادآور شده‌ایم که نشریه العربیه نوشته است رزمایش مشترک سنتکام و عربستان با نام «شن‌های سرخ» در شمال‌شرقی عربستان برگزار شد و بیست سامانه ضدپهپاد در آن شرکت داشتند (۴). این عملیات بر ادغام رادارها، حسگرها و سلاح‌ها برای شناسایی، ردیابی و نابودی سریع تهدیدهای هوایی تمرکز داشت. همچنین از گلوله‌های حاوی ساچمه تنگستن و ادغام سامانه‌های فرماندهی و کنترل با هواپیماها و بالگردها برای مقابله بهره برداری شد. مقامات سنتکام این رزمایش را موفق توصیف کرده و گفته‌اند که این تمرین‌ها توانایی‌های مشترک در مواجهه با تهدیدهای نوظهور را ارتقا می‌دهد.

از سوی دیگر، رشید العلیمی، رئیس‌جمهور یمن، در سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل ماه گذشته خواستار تشکیل ائتلاف بین‌المللی برای مقابله با حوثی‌ها شد (۵). تلاش‌های چندجانبه برای

مقابله با قاچاق سلاح حوثی‌ها می‌تواند نقطه شروع مناسبی باشد. در ۱۶ سپتامبر، بریتانیا و عربستان سعودی کنفرانسی با مشارکت ۳۰ کشور و پنج سازمان بین‌المللی برای توسعه گارد ساحلی یمن و حمایت از آن در حفاظت از تجارت دریایی و مبارزه با قاچاق و دزدی دریایی برگزار کردند. این پروژه امنیتی در آغاز وعده کمک‌های مالی دریافت کرد؛ بریتانیا و عربستان هر یک ۴ میلیون دلار و اتحادیه اروپا ۲ میلیون یورو متعهد شدند. با وجود این حمایت، سرلشگر خالد القمالی، رئیس اداره گارد ساحلی یمن، اصرار دارد که این نیرو هنوز منابع لازم برای انجام مأموریت‌های خود را ندارد.

حوثی‌های یمن در دو سال گذشته با حملات مداوم به کشتی‌های تجاری در دریای سرخ و حملات موشکی به اسرائیل تجربه عملیاتی قابل‌توجهی کسب کرده‌اند؛ بنابراین برای مهار این نیروها، بر اساس گفته سرلشگر خالد، پشتیبانی و سرمایه‌گذاری در آموزش و تجهیزات نظامی ضروری است. افزون بر این، لازم است شورای انتقالی جنوب و بندر عدن تقویت شوند تا از درون بر سازمان شورشی حوثی غلبه کرده و دولت قانونی یمن برقرار شود تا امنیت در یمن و کشتیرانی در دریای سرخ ممکن گردد.

در هفته گذشته، به‌ویژه دوشنبه ۱۳ اکتبر، شاهد اجرایی شدن بخشی از توافقنامه پیشنهادی ایالات متحده در خصوص صلح و امنیت در منطقه بودیم که هدف آن از جمله پایان دادن به جنگ در نوار غزه اعلام شد. فاز نخست این توافق شامل آزادی تعداد از گروگان‌ها بود؛ گزارش‌ها حاکی از آزادسازی ۲۰ گروگان زنده و تحویل چهار جسد به اسرائیل است، و قرار است سایر اجساد و هویت‌های جان‌باختگان طی هفته جاری مشخص و بازگردانده شود.

ناخدا محمد فارسی
۱۴ اکتبر ۲۰۲۵

https:// - 1
kayhan.london/1404/07/12/38831/6
https://youtu.be/ - 2
R Y B d L M Y h E T M ?
si=y9LAAoX7y0MDsOvZ
https://www.irna.ir/ - 3
news/85958269/
https://english.alarabiya.net/ - 4
News/middle-east/2025/09/18/us-
saudi-arabia-conduct-largest-
livefire-counterdrone-military-
exercise
https://mail.google.com/mail/ - 5
u/0/?hl=en-GB#inbox/
FMfcgzQcqHTtpbVbLlKknfMQgfJN
dvZ

جنگ جدیدی علیه ایران از سوی اسرائیل با حمایت آمریکا دور از انتظار نیست. پس از آتش‌بس موقت، وضعیت ایران و اسرائیل در حالت «نه جنگ و نه صلح» قرار دارد و مردم ایران هم‌اکنون در انتظار احتمال درگیری مجدد به سر می‌برند.

مردم ایران برای دستیابی به آزادی و صلح در کشور و منطقه، راهی جز گذار از نظام ولایت‌فقیه ندارند. اپوزیسیون، به‌ویژه مخالفان داخل کشور، باید همراه شده و خواستار برگزاری همه‌پرسی برای تعیین سرنوشت شوند. اپوزیسیون خارج از کشور نیز با همگرایی و کنار گذاشتن واگرایی‌ها باید صدای مردم مظلوم ایران را به جهان مخابره کند و دولت‌های دموکراتیک بین‌المللی را مجاب نمایند، تا از مردم ایران برای گذار از نظام ولایت‌فقیه حمایت کنند.

رئیس‌جمهور و وزیرخارجۀ ایران نیز برای امضای این توافقنامه دعوت شده بودند، اما بنا بر اظهارات وزیر امور خارجه، عباس عراقچی، ایران به دلیل آنچه رفتار خصمانه اسرائیل و آمریکا علیه ایران دانستند در این نشست شرکت نکرد. خودداری ایران از شرکت را می‌توان نتیجه دستورات ولایت فقیه و رهبری دانست؛ این تصمیم از سوی شمار قابل‌توجهی از سیاستمداران داخلی و بین‌المللی نقد شد و بار دیگر نشان داد که حاکمیت کنونی در پی تغییر سیاست خارجی و برقراری صلح و امنیت منطقه‌ای نیست.

بنابراین می‌توان با جرأت ادعا کرد تا زمانی که نظام ولایت‌فقیه در ایران مستقر است، صلح و امنیت پایدار در خاورمیانه برقرار نخواهد شد. با تصمیمات نا بخردانه سران نظام، از جمله آیت‌الله علی خامنه‌ای، احتمال



ooo

هدایت داستان «حاجی آقا» را در سال 1324 نوشته است. داستان در زمان جنگ جهانی دوم اتفاق می‌افتد و محور آن شخصی به نام حاجی ابوتراب، یکی از بازاریان تهران است که هدایت مجموعه‌ای از پلشتی‌های اخلاقی را در وجود او قرار داده است. داستان یک روایت طنزآمیز سیاسی/اجتماعی است و هدایت در جریان آن با ایجاد تیپ‌های گوناگون به نقد جامعه پرداخته است. او در داستان به‌گونه‌ای وضعیت بد و فلاکت و بدبختی‌های یک ملت را ترسیم کرده که انگار خوب می‌دانست این فلاکت فعلاً ادامه دارد و بر خاک و بوم این سرزمین سایه خواهد انداخت.

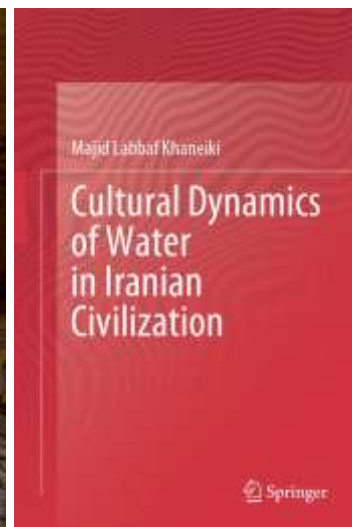
«حاجی آقا»

کردند؛ در تاریخ، ننگ این دوره را به آب زمزم و کوثر هم نمی‌شود شست. ما در چاهک‌های دنیا داریم زندگی می‌کنیم و مثل کرم در فقر و ناخوشی و کثافت می‌لولیم و به ننگین‌ترین طرزی در قید حیاتیم؛ و مضحک آنجاست که تصور می‌کنیم بهترین زندگی را داریم»

«اینجا وطن دزدها و قاچاقچی‌ها و زندان مردمان‌اش است. هرچه این مادرمرده میهن را بزک بکنند و سرخاب سفیداب بمانند و توی بغل یک آل‌کاپن بی‌اندازند، دیگر فایده ندارد، چون علائم تعفن و نفرت از سر رویش می‌بارد. زمامداران امروز ما دوره شاه‌سلطان حسین را روسفید

آرمین امید

آب در تمدن ایرانی



می‌تواند آب را از دریای اسطوره‌ای «فراخ‌کرد» برگیرد که «آشواوان» یاری‌اش دهند. آشواوان، یا همان «درستکاران»، در معنای زمینی به آموزگاران دینی و شاهان تعبیر می‌شد، کسانی که به عقیده‌ی مردم به لطف نیروی روحانی خود جریان آب را در قنات‌ها زنده نگه می‌دارند. بنابراین، در اندیشه‌ی زرتشتی، تسلط بر منابع آب نه تنها امری طبیعی بلکه تابع ترکیبی از معادلات قدرت مذهبی، اجتماعی و سیاسی بود. در کنار تیشتر، «آناهیتا»، ایزدبانوی آب‌ها، نیز جایگاهی ویژه داشت. عقیده بر این بود که او «به وسعت تمام آب‌های جاری بر روی زمین است و هزار دریاچه و هزار رودخانه دارد.» اهمیت قدرت الهی آناهیتا در مورد آب‌ها به حدی بود که بعضی از پادشاهان ساسانی ترجیح می‌دادند که مشروعیت سلطنت خود را از او دریافت کنند. برای مثال، سنگ‌نگاره‌ی نقش رستم، نرسی (-۲۸۸ میلادی)، هفتمین پادشاه ساسانی، را در مراسم تاج‌گذاری‌اش در حال دریافت نشان قدرت از آناهیتا نشان می‌دهد.

سپس او آسمان را آفرید تا آب‌های آسمانی را از آب‌های زمینی جدا کند. این اسطوره تقدسی ویژه به آب می‌بخشید و آن را به چیزی در خور ستایش، و حتی شایسته‌ی پرستش، تبدیل می‌کرد. آب نه تنها سرچشمه‌ی هستی بلکه حامل دانایی نیز شمرده می‌شد. در یکی از متون زرتشتی به نام رَند وَهْمَن یَسَن چنبن می‌خوانیم: «اهورامزدا دانایی الهی را در شکل آب به زرتشت سپرد. زرتشت جرعه‌ای از آن نوشید و ناگهان کل جهان بر او آشکار شد. او توانست هر تار موی هر انسان، هر برگ درختان و حتی ریشه‌های پنهان زیر خاک را ببیند.» این روایت آب را با بصیرت مطلق و دانش الهی پیوند می‌دهد. بر اساس جهان‌بینی زرتشتی، هستی میدان نیردی بی‌پایان میان روشنایی و تاریکی بود، جدالی که بر بستر روایتی از آب و خشکی، در قالب اسطوره‌ی رویارویی «تیشتر»، ایزد باران، و «اپوشه»، دیو خشکسالی، بازتاب می‌یافت. پیروزی تیشتر باران و فراوانی می‌آورد و غلبه‌ی اپوشه قحطی و گرسنگی.

کامیابی تیشتر مستقل از معادلات قدرت زمینی نبود. از یک سو، مؤمنان عقیده داشتند که با نیایش‌ها و آیین‌هایشان می‌توانند بر قدرت تیشتر در این نبرد بیفزایند. از سویی دیگر، باور رایج این بود که تیشتر تنها زمانی

16 سپتامبر 2025
یکی از مهم‌ترین کارکردهای فرهنگ این است که توانایی انسان‌ها در سازگاری با محیط را افزایش دهد و به آن‌ها کمک کند که بر محدودیت‌های طبیعی و تهدیدهای زیستی فائق آیند. در فلات ایران نیز کمبود آب و شرایط سخت بیابان انسان‌ها را به توسعه‌ی «فرهنگ آب» واداشت، فرهنگی پویا که تعادل تازه‌ای میان جامعه و طبیعت برقرار کرد و جریان‌های آب و باغ‌های بارور را در دل بیابان پدید آورد. مفهوم چندوجهی «فرهنگ آب» بر این امر دلالت دارد که آب در ذهن ایرانیان همواره نقشی فراتر از مایعی حیاتی داشته و پایه و اساس نظام‌های اعتقادی، ساختارهای سیاسی، هویت‌های اجتماعی و پویایی‌های فرهنگی ایرانیان بوده است. مجید لباف خانیکی در کتاب پویایی‌های فرهنگی آب در تمدن ایرانی با واکاوی لایه‌های تاریخی و فرهنگی نشان می‌دهد که چگونه آب نیرویی تمدن‌ساز در شکل‌گیری ذهنیت و زندگی جمعی ایرانیان بوده است.

در فلسفه‌ی آخشیچ زرتشتی، آب یکی از چهار رکن بنیادین آفرینش، و مقدم بر دیگر ارکان بود. زرتشت بر این باور بود که تمام جهان از آب آفریده شده است. بر اساس روایت‌های زرتشتی، اهورامزدا نخست قطره‌ای اشک ریخت که به آب تبدیل شد، و

کنترل آب و قدرت سیاسی

پیوند میان باورهای اسطوره‌ای و واقعیت‌های زمینی، زمینه‌ساز نظام‌هایی شد که در آن کنترل آب نه تنها به معنای تأمین معیشت بلکه نمادی از مشروعیت و قدرت حاکمان بود. شواهد تاریخی نشان می‌دهد که در ایران باستان، سیاست و مدیریت آب پیوندی جدایی‌ناپذیر داشتند و این ارتباط نقش مهمی در پایداری و انسجام جمعیت‌های----- شهری ایفا می‌کرد. از سال ۲۲۴ تا ۶۵۱ میلادی، سلسله‌ی ساسانی بر فلات ایران حکومت می‌کرد و دولت مرکزی به‌طور فعال در توسعه‌ی سیستم‌های آبیاری پرهزینه دخالت می‌کرد. این سیستم‌ها، خواه برای کشاورزی یا تأمین آب شهرهای بزرگ، بخش مهمی از برنامه‌های اقتصادی متمرکز ساسانیان را تشکیل می‌دادند. مسائل آب برای پادشاهان ساسانی چنان اهمیتی داشت که مدیرانی که دانش کافی درباره‌ی آب نداشتند، نالایق شمرده و کنار گذاشته می‌شدند. علاوه بر این، میزان مالیات سالانه بر اساس مقدار آب موجود تعیین می‌شد. مدیریت منابع آبی، ستون فقرات کشاورزی، اقتصاد و حتی ثبات سیاسی در ایران باستان بود.

بعضی از مورخان حتی سیستم‌های آبیاری را نقطه‌ی آغازی برای درک تاریخ ساسانیان می‌دانند. برای مثال، سیستم تقسیم آب زاینده‌رود در اصفهان، که اغلب به شیخ بهایی نسبت داده می‌شود، در واقع سابقه‌ای کهن دارد و به نخستین سکونت‌گاه‌های کشاورزی در کنار رودخانه بازمی‌گردد، یعنی زمانی که مردم بر سر آب موجود رقابت می‌کردند. بنا بر شواهد تاریخی، اردشیر، بنیان‌گذار سلسله‌ی ساسانی، نخستین کسی بود که تقسیم آب زاینده‌رود را به‌طور رسمی مدیریت کرد.

اهمیت قدرت الهی آنها را در مورد آب‌ها به حدی بود که بعضی از پادشاهان ساسانی ترجیح می‌دادند که مشروعیت سلطنت خود را از او دریافت کنند.

پادشاهان ساسانی برای ساخت و نگهداری سازه‌های هیدرولیک اولویت قائل بودند، به‌طوری که مواجهه با این سازه‌های پیچیده شگفتی ناظران را برمی‌انگیخت. ابو دلف، جهانگرد عرب، در سفرنامه‌ی

خود درباره‌ی سد دامغان می‌نویسد: «دامغان سد عجیبی متعلق به دوران ساسانی دارد که برای تقسیم آب ساخته شده است. آب از غاری در کوه فوران می‌کند و بین ۱۲۰ روستا برای آبیاری تقسیم می‌شود. ۱۲۰ کانال از سد منشعب می‌شوند تا سهم آب به افراد ذی‌نفع برسد ... ساختار شگفت‌انگیزی دارد و من هیچ سدی بهتر یا حتی مشابه آن در دیگر مناطق ندیده‌ام.»

ساختارهای آبیاری نه فقط برای تأمین منابع کشاورزی بلکه برای مدیریت جمعیت، تضمین وفاداری و تحکیم قدرت سیاسی امپراتوری ساسانی طراحی شده بود. این سیستم‌ها پشتیبان بخش مهمی از سیاست‌های ساسانیان بود. برای نمونه، ساسانیان از شبکه‌های آبیاری و کانال‌ها برای استقرار جمعیت‌های وفادار پارسی در مناطق مهم بین‌النهرین بهره می‌بردند تا ترکیب جمعیتی را به نفع خود تغییر دهند و بر گستره‌ی نفوذ سیاسی‌شان بیفزایند. شاپور اول و شاپور دوم از سمت شرقی دجله، شاخه‌هایی از آب را به سمت مناطقی هدایت کردند که گروهی از اهالی فلات ایران در آن اسکان داده شده بودند. از طریق این سازوکار آب به سهامداران وفاداری اختصاص می‌یافت که انتظار می‌رفت جریان ثروت را بی‌وقفه به خزانه‌ی سلطنتی سرازیر کنند. اما با سقوط ساسانیان، شبکه‌ی کانال‌های شرقی کارکرد خود را از دست داد و به‌جای آن سامانه‌ای تازه در سمت غربی دجله شکل گرفت که آب را به مناطق شمالی بغداد منتقل می‌کرد. در نتیجه، تغییر مسیر آب نه تنها نشانه‌ی دگرگونی در شیوه‌ی مدیریت منابع بود بلکه بازتابی از جابه‌جایی قدرت سیاسی نیز به شمار می‌رفت. امپراتوری ساسانی نهاد ویژه‌ای برای آبیاری ایجاد کرده بود که همه‌ی امور مربوط به تقسیم و مالکیت آب را مدیریت می‌کرد تا پرداخت مالیات توسط صاحبان حقا به تضمین شود. این نهاد در قرن هفتم میلادی به دست فاتحان عرب افتاد و با نام «دیوان الماء» به کار خود ادامه داد، نهادی که این منطقه را به یکی از ثروتمندترین بخش‌های دنیا تبدیل کرد. مسئولان امور آب که از میان کارگزاران کارآزموده برگزیده می‌شدند، در دوران خلافت عباسی «قیاس» یا «حساب» خوانده می‌شدند. این میراث به دیگر سلسله‌های اسلامی که بعدها بر

بین‌النهرین و فلات ایران حکومت کردند انتقال یافت.

متون زرتشتی توصیه‌های دقیقی درباره‌ی سدسازی، حفر قنات‌ها و نگهداری کانال‌ها ارائه می‌دادند؛ نهاد دین در سلسله‌های اسلامی نیز نقشی تعیین‌کننده در سیاست‌های آبی ایفا می‌کرد. برای مثال، طاهر، بنیان‌گذار سلسله‌ی طاهریان، علمای دین را از سراسر خراسان گرد هم آورد تا از دانش حقوقی آن‌ها برای تدوین کتابی درباره‌ی قوانین تقسیم آب استفاده کند.

روحانیون و فقها با صدور فتوا و احکام مذهبی، به اخذ مالیات از آب و زمین‌های کشاورزی مشروعیت می‌بخشیدند و حتی مخالفت با این قوانین را مصداق کفر می‌شمردند. فقهای همچون ابن ابی لیلیا، ابوحنیفه و مالک بن انس عقیده داشتند که اگر کسی زمین خود را بدون کشت رها کند، باید به او دستور داد که آن را آبیاری و کشت کند و مالیاتش را بپردازد، وگرنه زمینش مصادره و به شخص دیگری واگذار خواهد شد.

ترکیب دین و سیاست سبب می‌شد که نه تنها مالیات‌های آب‌محور مشروعیت پیدا کند بلکه اهمیت آبیاری و کشت زمین نیز افزایش می‌یافت، امری که به پایداری منابع آب، امنیت غذایی و تثبیت قدرت حاکمان کمک می‌کرد.

بنا بر شواهد تاریخی، اردشیر، بنیان‌گذار سلسله‌ی ساسانی، نخستین کسی بود که تقسیم آب زاینده‌رود را به‌طور رسمی مدیریت کرد.

بحران آب و فروپاشی سیاسی

در بسیاری از مناطق خشک و نیمه‌خشک، سکونتگاه‌های انسانی پیرامون منابع محدود آب شکل گرفتند، اما پس از ازدیاد جمعیت و افزایش تقاضا این منابع دیگر پاسخگوی نیاز ساکنان نبود. این کمبود، توزیع عادلانه‌ی آب را دشوار کرد و میزان دسترسی به آب به شاخصی برای تمایز اجتماعی تبدیل شد. معادلات قدرتی که پیرامون آب ایجاد شده بود در اقتصادهای رودخانه‌محور بخش‌هایی از ایران و بین‌النهرین نیز بازتاب می‌یافت و تعیین می‌کرد که کدام منطقه در اولویت دریافت منابع آبی قرار گیرد.

ترکیب خاستگاه اجتماعی حاکمان، هژمونی‌های قومی - ایدئولوژیک و ملاحظات ژئوپولیتیک عملاً مرزهای پنهانی میان مناطق ایجاد می‌کرد که نتیجه‌اش توزیع نابرابر آب بود. به بیان دیگر، در بسیاری از موارد مشکل نه «بی‌آبی» بلکه «تشنگی» ای بود که بر اثر روابط قدرت به مردم تحمیل می‌شد.

همان‌طور که مدیریت هوشمندانه‌ی آب می‌توانست ارکان حکومت را تقویت کند و آن را در مسیر رشد و توسعه قرار دهد، سوءمدیریت و فساد در این منابع حیاتی می‌توانست همان حکومت‌ها را به فروپاشی بکشاند. «فروپاشی هیدرولیک» به وضعیتی اطلاق می‌شود که در آن ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه بر اثر بحران منابع آب، وارد چرخه‌ی بی‌ثباتی و اختلال می‌شوند. هرچند بحران آب آغازگر این چرخه است اما اثر واقعی این بحران زمانی آشکار می‌شود که با مجموعه‌ای از عوامل دیگر - فساد اداری، مالیات‌گیری نامتناسب، مدیریت ناکارآمد - ترکیب شود. در چنین شرایطی، کشاورزان زمین‌های خود را رها می‌کنند و تولید کاهش می‌یابد. از آنجا که در گذشته کشاورزی منبع اصلی درآمد حکومت‌ها بود و نقشی مشابه صنعت در دوران معاصر داشت، درآمد حکومت به میزان چشمگیری کاهش می‌یافت، تا جایی که کل نظام اجتماعی و سیاسی در معرض فروپاشی قرار می‌گرفت.

این خلدون، مورخ و متفکر برجسته‌ی قرن چهاردهم، این چرخه را به روشنی تشریح می‌کند. او می‌گوید سلسله‌ها اغلب از دل بادیه‌نشینی و زندگی سخت‌کوشانه سر برمی‌آورند اما پس از تثبیت قدرت، نظام دیوان‌سالاری و ارتشی پرهزینه را ایجاد می‌کنند که وابسته به مالیات کشاورزی است. افزون بر این، انباشت ثروت، اشرافیتی ولخرج را پدید می‌آورد و دربار پرزرق‌وبرق به نهادی پرهزینه تبدیل می‌شود. برای تأمین هزینه‌ها، محدودیت‌های شدیدی علیه دهقانان وضع می‌شود و حقوق آن‌ها نادیده گرفته می‌شود. در نتیجه، بسیاری از دهقانان سرخورده می‌شوند، زمین‌ها را رها می‌کنند و کاهش درآمدها دولت را به ورشکستگی می‌کشاند، به‌گونه‌ای که حکومت دیگر قادر به تأمین نیازهای اشراف و کنترل

درگیری‌های داخلی نیست.

این چرخه سرانجام به فروپاشی سیاسی می‌انجامد؛ دولت یا تجزیه و به چند سلسله‌ی مستقل تقسیم می‌شود، یا تسلیم مهاجمان خارجی می‌شود. این خلدون تأکید می‌کند که هرچند کشاورزان خودشان شورش نمی‌کنند اما با سرخوردگی و دست کشیدن از کشاورزی، نظام مالیاتی را مختل می‌کنند و به سقوط دولت سرعت می‌بخشند.

در تاریخ ایران و بین‌النهرین می‌توان نمونه‌های متعددی از فروپاشی هیدرولیک را یافت. فشار امویان و عباسیان بر کشاورزان و مالیات‌ستانی غارتگرانه، به تخریب زیرساخت‌های کشاورزی و بحران‌زایی برای حکومت، حتی در دوره‌هایی با درآمد سرشار، انجامید. در زمان غزنویان، مأموران مالیات برای پر کردن جیب خود مالیات‌گزافی از کشاورزان می‌گرفتند و نظام مالی مبتنی بر تیول، فساد را نهادینه کرد. این فشار به فرسودگی کشاورزان انجامید و نهایتاً تولید و قدرت سیاسی غزنویان را با بحران مواجه کرد. در دوران صفویه، اداره‌ی زاینده‌رود تحت نظر میراب‌ها، که مستقیماً به شاه پاسخگو بودند، فساد و خویشاوندسالاری در نظام آبیاری را تشدید کرد. اختیارات زیاد میراب‌ها و سلطه‌ی مطلق آن‌ها بر منابع حیاتی، زمینه‌ی سوءاستفاده و رشوه‌گیری را فراهم می‌کرد. در نتیجه، بسیاری از کشاورزان زمین‌های خود را ترک کردند و بیش از هزار روستا در اصفهان متروکه شد. حتی در دوره‌ی قاجار هم میراب‌ها از نیاز مبرم مردم به آب سوءاستفاده می‌کردند، و حمایت حاکمان از آن‌ها زمینه‌ی فساد و بی‌عدالتی را مهیا می‌کرد. نتیجه‌ی نهایی این روندها عبارت بود از مهاجرت کشاورزان، کاهش تولید و فروپاشی سیاسی، چرخه‌ای که بارها در سلسله‌های ایرانی تکرار شد و تنها پس از ظهور اقتصاد نفتی در قرن بیستم تغییر مسیر یافت.

اقتصاد قنات‌محور و انطباق با خشکسالی

نظریه‌ی ابن خلدون که بر فروپاشی هیدرولیک و تمرکز قدرت تأکید می‌کند، تنها گویای بخشی از داستان پیچیده‌ی آب در ایران است. به موازات اقتصاد «رودخانه‌محور» که به علت مازاد تولید گسترده و نیاز به مدیریت کلان آب به پیدایش نظام‌های

سیاسی متمرکز و دیوان‌سالاری گسترده انجامید، در بخش‌هایی از فلات ایران اقتصاد «قنات‌محور» وجود داشت که نظریه‌ی ابن خلدون قادر به توضیح آن نیست.

در دوران صفویه، اداره‌ی زاینده‌رود تحت نظر میراب‌ها، که مستقیماً به شاه پاسخگو بودند، فساد و خویشاوندسالاری در نظام آبیاری را تشدید کرد. اختیارات زیاد میراب‌ها و سلطه‌ی مطلق آن‌ها بر منابع حیاتی، زمینه‌ی سوءاستفاده و رشوه‌گیری را فراهم می‌کرد. در نتیجه، بسیاری از کشاورزان زمین‌های خود را ترک کردند و بیش از هزار روستا در اصفهان متروکه شد.

اقتصاد قنات‌محور عمدتاً در مناطق خشک و نیمه‌خشک فلات مرکزی ایران شکل گرفت، جایی که رودخانه‌های دائمی وجود نداشت. در این مناطق، قنات‌ها به صورت پراکنده در خوشه‌های متعدد ایجاد می‌شدند و هیچ یک به تنهایی قادر به تأمین مازاد تولیدی نبودند که بتواند از نوعی حکومت متمرکز بزرگ حمایت کند. در نتیجه، قدرت سیاسی در این مناطق به جای تمرکز، پراکنده باقی می‌ماند و نظام‌های مدیریت تعاونی و از پایین به بالا شکل می‌گرفت. مسئولان تقسیم آب توسط خود سهامداران انتخاب می‌شدند و با رأی جمعی قابل عزل بودند. محدودیت ظرفیت آب قنات‌ها، کشاورزی را بیشتر به سمت اقتصاد معیشتی سوق می‌داد و امکان تشکیل دولت‌های پرهزینه و متمرکز را محدود می‌کرد. مفهوم قلمرو نیز در این مناطق بیشتر مبتنی بر جمعیت سیال بود تا جغرافیای ثابت، و همین امر از تمرکز سیاسی جلوگیری می‌کرد.

از نظر اجتماعی و اقتصادی، کمبود آب فرهنگ سازگاری و همکاری را در میان مردم تقویت می‌کرد. چرخه‌ی آبیاری پایه و اساسی برای همکاری‌های گسترده‌تری در مورد مراسم مذهبی، شراکت مالی و حل و فصل اختلافات بود. افزون بر این، وقف خیرخواهانه‌ی سازه‌های آبی توسط ثروتمندان و توجه به منافع مشترک مناطق بالادست و پایین‌دست قنات به پایداری منابع آب، غذا و انرژی کمک می‌کرد.

ترتیب، چرخه دوباره از سر گرفته می‌شد، چرخه‌ای زیست‌محیطی-فرهنگی که «پمپ خشکسالی» نامیده می‌شود و در طول قرون متمادی، به‌ویژه در فلات مرکزی ایران، به پویایی فرهنگی کمک کرده است.

کتاب پویایی‌های فرهنگی آب در تمدن ایرانی نه تنها به مباحث فوق می‌پردازد بلکه با بررسی آیین‌ها و آداب و رسوم سنتی مرتبط با آب - همچون طیف گسترده‌ای از مراسم باران‌خواهی و آیین شگفت‌آور ازدواج با قنات - از حضور آب در عمیق‌ترین لایه‌های ناخودآگاه جمعی ایرانیان پرده بر می‌دارد. نویسنده‌ی کتاب با ارائه‌ی تحلیلی نظام‌مند شبکه‌ای از روابط میان چهار عامل اصلی - «آب»، «جامعه»، «فرهنگ» و «محیط طبیعی» - را در بستری تاریخی و پویا ترسیم می‌کند. لباف تأکید می‌کند که هدفش نه محدود کردن بحث به رابطه‌ای یک‌سویه و علی میان آب و جامعه است و نه می‌خواهد استدلال‌هایش به رابطه‌ای جبرگرایانه میان محیط طبیعی و فرهنگ تقلیل یابد. در عوض، او کوشیده است که طیف گسترده‌تری از عوامل تعیین‌کننده را در پس‌زمینه‌ی سیالی به نام «تاریخ» در نظر بگیرد.

تبدیل شد. ساکنان این شهر کرم ابریشم را که از سواحل دریای خزر وارد می‌کردند، در تولید نخ و پارچه به کار می‌بردند و سپس ابریشم را به هند، چین و ترکستان می‌فروختند. درآمد حاصل، صرف خرید غلات و مواد غذایی از فارس می‌شد. این الگو در مورد محصولات مثل حنا و کنجد نیز برقرار بود و از فشار بر منابع آب محدود یزد می‌کاست.

با وجود این، هنگامی که خشکسالی از توان جامعه فراتر می‌رفت، آخرین ابزار بقا فعال می‌شد. در این شرایط، بخشی از جمعیت ناگزیر کوچ می‌کرد. مهاجرت صرفاً به معنای ترک وطن نبود بلکه به اشاعه‌ی مهارت‌ها و عناصر فرهنگی می‌انجامید. صنعتگران در این فرایند نقشی محوری داشتند؛ صاحبان مهارت‌هایی همچون قالی‌بافی، سفالگری یا ابریشم‌ریسی بیش از کشاورزان امکان جابه‌جایی داشتند و به سرعت در مناطق جدید جذب می‌شدند. به این ترتیب، خشکسالی به شبکه‌ای انسانی شکل می‌داد که دانش و مهارت را در پهنه‌ای وسیع منتشر می‌کرد. در نهایت، پس از خشکسالی، هنگامی که دوره‌ی مرطوب‌تری آغاز می‌شد، جمعیت باقی‌مانده به تدریج کشاورزی گسترده‌تر را از سر می‌گرفت، امری که به افزایش تولید مواد غذایی و رشد جمعیت می‌انجامید. به این

اقتصادهای قنات‌محور در برابر خشکسالی نیز انعطاف بیشتری داشتند. «انطباق کشاورزی و مدیریت آب» نخستین راهکار دفاعی در برابر محدودیت منابع آبی بود. در زمانی که آب قنات‌ها کاهش می‌یافت، کشاورزان وسعت زمین‌های زیر کشت را کاهش می‌دادند و در عوض به سراغ محصولاتی می‌رفتند که نیاز آبی کمتری داشتند - مثلاً گندم‌های مقاوم یا گیاهان دارویی که با حداقل رطوبت رشد می‌کردند. در مقابل، در سال‌های پرباران زمین‌های بیشتری را زیر کشت می‌بردند و تنوع محصولات را افزایش می‌دادند.

محدودیت‌های فنی و طبیعی قنات‌ها اجازه نمی‌داد که جوامع صرفاً به کشاورزی تکیه کنند. نیروی کار مازاد، به‌جای افزودن فشار بر زمین و آب، به طرف قالی‌بافی، تولید منسوجات، ابریشم، سفال و فلزکاری هدایت شد. این تولیدات محلی نه تنها بازارهای داخلی را تأمین می‌کردند بلکه بخشی از آن‌ها به دیگر نقاط جهان صادر می‌شد. در ازای این صادرات، مواد غذایی‌ای وارد می‌شد که در مناطق پرآب‌تر آبیاری شده بود، چیزی که پژوهشگران معاصر آن را واردات «آب مجازی» می‌نامند. در نمونه‌ای شاخص از این الگو، یزد در دوران صفویه به قطب تولید ابریشم

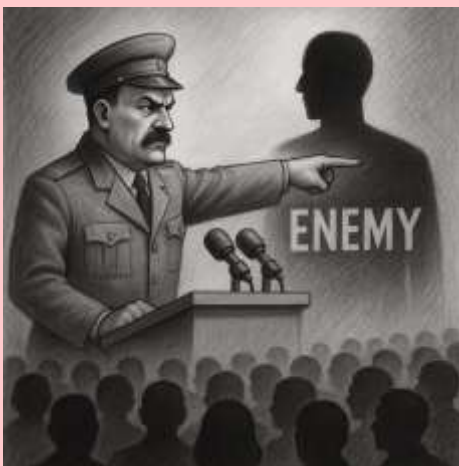
غیریت‌سازی؛ ابزار بقا در نظام‌های استبدادی

بین می‌برد. هر بحران اقتصادی یا سیاسی، با ارجاع به «دشمن» توضیح داده می‌شود تا ناکارآمدی ساختاری پنهان بماند.

غیریت‌سازی در حقیقت، دستگاه اکسیژن استبداد است؛ تا زمانی که دشمنی باشد، قدرت زنده می‌ماند. اما در لحظه‌ای که جامعه از این بازی نمادین عبور کند و «دیگری» را به عنوان «شهروند» بازشناسد، استبداد خلع سلاح می‌شود.

برگرفته از کانال فیس بوک

دکتر روح الله رحیم پور



و هویت ملی‌اند. این دوگانه‌سازی هم زبان رسمی را سیاه و سفید می‌کند، هم امکان گفت‌وگوی اجتماعی را از

در نظام‌های استبدادی، قدرت برای بقا نیازمند دشمن است. چون مشروعیت از اراده‌ی مردم نمی‌آید، باید از طریق «غیریت‌سازی» یعنی ساختن دیگری تهدیدگر، خود را تعریف کند. این «دیگری» گاهی خارجی است؛ غرب، امپریالیسم یا صهیونیسم، و گاهی داخلی؛ روشنفکر، زن بی‌حجاب، اقلیت مذهبی یا روزنامه‌نگار منتقد. در هر حال، حضور او توجیه‌گر انسجام مصنوعی و سرکوب واقعی است.

در این سازوکار، جهان به دوگانه‌ی خیر و شر تقسیم می‌شود؛ «ما» که حق مطلقیم، و «آن‌ها» که تهدید ارزش‌ها

موج اعتراضات نسل زد در مراکش با ۳ کشته؛ دولت وعده اصلاحات داد



این شرایط بار دیگر توجه‌ها را به نابرابری‌های عمیق در پادشاهی شمال آفریقا جلب کرده است. اعتراضات در مراکش که از سوی جنبشی بدون رهبر و عمدتاً متکی بر جوانان آشنا با اینترنت سازماندهی شده است، دولت این کشور را غافلگیر کرده و به یکی از بزرگ‌ترین موج‌های اعتراضات این کشور در سال‌های اخیر تبدیل شده است.../

دولت مراکش روز پنجشنبه دوم اکتبر اعلام کرد که به مطالبات معترضان جوان رسیدگی خواهد کرد. این موضع‌گیری یک روز پس از آن صورت گرفت که نیروهای امنیتی در جریان ناآرامی‌ها سه نفر را کشتند.

عزیز اخنوش، نخست‌وزیر مراکش، با ابراز تأسف از مرگ معترضان، از نیروهای امنیتی به‌خاطر «حفظ نظم» قدردانی کرد و گفت که دولت آماده است به مطالبات معترضان درباره بهبود نظام بهداشت عمومی و آموزش پاسخ مثبت بدهد.

او در نشست اعضای کابینه بدون ارائه جزئیات درباره اصلاحات احتمالی، تأکید کرد: «آماده گفت‌وگو و بحث در نهادها و فضاهای عمومی هستم. رویکرد مبتنی بر گفت‌وگو تنها راه مقابله با مشکلاتی است که کشور ما با آن مواجه است.»

کشته شدن ۲ نفر و زخمی شدن ۲۵۴ تن

مقام‌های دولتی روز پنجشنبه شمار کشته‌شدگان اعتراضات هفته جاری را سه نفر اعلام کردند و گفتند که «شورشگران مسلح» ساختمان‌های عمومی را هدف حمله قرار داده و نظم عمومی را مختل کرده‌اند، در حالی‌که اعتراضات ضددولتی همچنان ادامه

جنبش اعتراضی که رهبری مشخصی ندارد و بیشتر از سوی جوانان آشنا با اینترنت هدایت می‌شود، برای بسیاری غافلگیرکننده بوده و به بزرگ‌ترین اعتراضات چند سال اخیر مراکش بدل شده است.

این اعتراضات تا میانه هفته به مناطق جدیدی گسترش یافت، با وجود آنکه هیچ مجوزی از سوی مقام‌ها صادر نشده بود.

معترضان که از آنها با عنوان «نسل زد» یاد می‌شود، فساد گسترده در کشور را محکوم می‌کنند. آنان با شعارها و پوسترها، هزینه میلیاردی دولت برای آماده‌سازی جام جهانی فوتبال ۲۰۳۰ را در مقابل وضعیت وخیم مدارس و بیمارستان‌ها قرار داده‌اند.

دارد و نشانه‌ای از فروکش کردن آن دیده نمی‌شود.

نیروهای امنیتی روز چهارشنبه به روی معترضان در شهر کوچک لقلیا، در نزدیکی بندر آگادیر، آتش گشودند که به کشته شدن سه نفر انجامید.

وزارت کشور مراکش اعلام کرد این افراد در جریان تلاش برای تصرف سلاح پلیس هدف گلوله قرار گرفتند، هرچند شاهی برای تأیید این روایت وجود ندارد.

این وزارتخانه همچنین از زخمی شدن ۲۵۴ نفر، عمدتاً از نیروهای امنیتی خبر داد و گفت صدها خودرو، بانک، فروشگاه و ساختمان عمومی در ۲۳ استان کشور آسیب دیده‌اند.

نوجوانان نسل زد پیش‌تاز اعتراضات بر اساس برآوردهای وزارت کشور، حدود ۷۰ درصد شرکت‌کنندگان در این اعتراضات را نوجوانان تشکیل می‌دهند.

ناآرامی‌هایی است که در کشورهای چین، نپال، کنیا و ماداگاسکار جریان دارد. معترضان با استفاده از نارضایتی عمومی از وضعیت بیمارستان‌ها و مدارس، سیاست‌های هزینه‌ای دولت را به چالش کشیده‌اند.

معترضان با اشاره به ساخت یا بازسازی ورزشگاه‌های جدید در سراسر کشور شعار می‌دهند: «ورزشگاه‌ها ساخته شده، اما بیمارستان‌ها کجاست؟» و فساد گسترده را به زیان زندگی روزمره مردم عادی متهم می‌کنند.

این اعتراضات در حالی شدت گرفته که مراکش خود را برای میزبانی جام ملت‌های آفریقا در اواخر امسال آماده می‌کند و احزاب سیاسی نیز در حال آماده‌سازی برای انتخابات پارلمانی سال ۲۰۲۶ هستند.

این شرایط بار دیگر توجه‌ها را به نابرابری‌های عمیق در پادشاهی شمال آفریقا جلب کرده است. بسیاری از مراکشی‌ها با وجود توسعه سریع کشور بر اساس برخی شاخص‌ها، نسبت به توزیع ناعادلانه آن سرخورده‌اند. نابرابری‌های منطقه‌ای، ضعف خدمات عمومی و نبود فرصت برای جوانان، به‌ویژه عامل اصلی این نارضایتی‌ها عنوان می‌شود. / یورو نیوز

۱۱ مهر ۱۴۰۴



هادی‌پدزی

از «رویکردهای سرکوبگرانه امنیتی» انتقاد کرد. این بیانیه تأکید کرد: «حق برخورداری از سلامت، آموزش و زندگی شرافتمندانه یک شعار توخالی نیست، بلکه مطالبه‌ای جدی است.» با این وجود، اعتراضات شدت گرفته و در شهرهای دور از مراکز توسعه‌ای کشور مخرب‌تر شده است.

رسانه‌های محلی و ویدئوهای شاهدان نشان می‌دهد که معترضان در شرق و جنوب کشور خودروها را به آتش کشیده و به سوی مأموران سنگ پرتاب کرده‌اند.

انجمن مراکشی حقوق بشر اعلام کرده است که بیش از هزار نفر بازداشت شده‌اند؛ از جمله کسانی که بازداشت‌شان در رسانه‌های محلی به‌طور مستقیم نمایش داده شد یا توسط مأموران لباس‌شخصی در جریان مصاحبه‌های زنده تلویزیونی دستگیر شدند.

اعتراضات «نسل زد» مراکش مشابه

با این حال، عصر چهارشنبه و همزمان با افزایش خشونت در چندین شهر، از شدت شعارها کاسته شد. این خشونت‌ها پس از چند روز بازداشت‌های گسترده در بیش از ۱۲ شهر به وقوع پیوست، به‌ویژه در مناطقی که بیکاری بالا و خدمات اجتماعی محدود است.

این هرج و مرج در حالی رخ داد که مقام‌های دولتی، احزاب حاکم و مخالف و حتی خود سازمان‌دهندگان اعتراضات پیش‌تر درباره خشونت هشدار داده بودند.

مردم در کازابلانکا، مراکش، پنجشنبه، ۲ اکتبر ۲۰۲۵، علیه فساد اعتراض کردند و خواستار اصلاحات در نظام مراقبت‌های بهداشتی و آموزشی شدند.

جنبش «Gen Z 212» روز چهارشنبه در بیانیه‌ای که در نرم افزار «دیسکورد» منتشر شد، از معترضان خواست مسالمت‌آمیز باقی بمانند و

جین گودال

درگذشت؛ زن

دانشمندی که نگاه

جهان به حیوانات و

طبیعت را تغییر

داد.

جین گودال، بانوی جنگل‌ها و مدافع بی‌وقفه زمین، در ۹۱ سالگی درگذشت. او نشان داد که علم می‌تواند همزمان ابزاری برای شناخت، همدلی و تغییر اجتماعی باشد. پس از مرگ او میلیون‌ها انسانی که با پیام او برخاستند، همچنان راهش را ادامه خواهند داد: راهی برای زندگی در هماهنگی با زمین، حیوانات و یکدیگر.../

جین گودال، جانورشناس و کنشگر محیط زیست بریتانیایی، در سن ۹۱ سالگی درگذشت. او یکی از تأثیرگذارترین چهره‌های علمی و اخلاقی قرن بیستم و بیست‌ویکم بود که زندگی‌اش را وقف مطالعه شامپانزه‌ها و دفاع از طبیعت کرد. مرگ او پایانی است بر زندگی زنی که نه تنها علم رفتارشناسی حیوانات را دگرگون کرد، بلکه الهام‌بخش جنبش‌های گسترده‌ای برای حفاظت از محیط زیست و حقوق حیوانات شد. آغاز راه: از رویاهای کودکی تا جنگل گومبه

جین گودال در سال ۱۹۲۴ در لندن به دنیا آمد. علاقه او به حیوانات از کودکی شکل گرفت و برخلاف بسیاری از هم‌نسلانش، رویای کار در جنگل‌ها و مطالعه حیات وحش را دنبال کرد. در ۲۶ سالگی، با حمایت مالی ساده و پشتکار شخصی، راهی تانزانیا شد تا زندگی شامپانزه‌ها را در پارک ملی گومبه مطالعه کند.

گودال با رویکردی متفاوت از روش‌های مرسوم علمی، ساعت‌ها و روزها در میان طبیعت می‌نشست و به



در دهه‌های پایانی عمر، گودال بیشتر وقت خود را در سفر و سخنرانی گذراند. او به کشورهای مختلف رفت، در نشست‌های سازمان ملل و اجلاس‌های جهانی تغییرات اقلیمی حضور یافت و پیامی واحد را تکرار کرد: ما تنها یک زمین داریم؛ آینده فرزندانمان وابسته است به آنچه امروز انتخاب می‌کنیم.

گودال بارها درباره نابودی جنگل‌ها، تغییرات اقلیمی، تجارت غیرقانونی حیات وحش و مصرف بی‌رویه منابع هشدار داد. سخنانش به زبان ساده اما عمیق بود و نه تنها دانشمندان بلکه نسل جوان، فعالان مدنی و حتی رهبران سیاسی را تحت تأثیر قرار داد. او تأکید داشت که عدالت اجتماعی، توسعه انسانی و حفاظت از محیط زیست جدایی‌ناپذیرند.

میراثی ماندگار

جین گودال نه فقط به‌عنوان یک دانشمند، بلکه به‌عنوان نمادی اخلاقی شناخته می‌شود. او نشان داد که علم می‌تواند همزمان ابزاری برای شناخت، همدلی و تغییر اجتماعی باشد. از کشف استفاده شامپانزه‌ها از ابزار در جنگل‌های گومبه تا تأسیس یک جنبش جهانی برای حفاظت از زمین، میراث او فراتر از دستاوردهای علمی است.

امروز، با مرگ جین گودال، جهان یکی از بزرگ‌ترین مدافعان طبیعت را از دست داد؛ اما صدا، اندیشه و آینده‌ای که او تصور می‌کرد همچنان زنده است. میلیون‌ها انسانی که با پیام او برخاستند، همچنان راهش را ادامه خواهند داد: راهی برای زندگی در هماهنگی با زمین، حیوانات و یکدیگر.

۱۱ مهر ۱۴۰۴

مشاهده دقیق رفتار شامپانزه‌ها می‌پرداخت. او برای نخستین بار نشان داد که شامپانزه‌ها از ابزار استفاده می‌کنند، روابط اجتماعی پیچیده‌ای دارند و رفتارهایشان شباهت شگفت‌انگیزی به انسان‌ها دارد. این کشف، مرز میان انسان و حیوان را به چالش کشید و تحولی بزرگ در انسان‌شناسی و زیست‌شناسی به وجود آورد.

از جنگل تا صحنه جهانی

اما زندگی گودال تنها به پژوهش در گومبه محدود نماند. در سال ۱۹۷۷، او مؤسسه «Jane Goodall Institute» را تأسیس کرد؛ نهادی که امروز در بیش از ۳۰ کشور فعال است و پروژه‌های گسترده‌ای در زمینه حفاظت از شامپانزه‌ها، بازسازی زیستگاه‌های جنگلی و توسعه پایدار جوامع محلی اجرا می‌کند. این مؤسسه به‌جای تمرکز صرف بر حیات وحش، بر ارتباط میان انسان و طبیعت تأکید کرد و پروژه‌هایی برای بهبود کشاورزی پایدار، استفاده از انرژی‌های پاک و کاهش فقر محلی به اجرا گذاشت.

جین گودال نه فقط به‌عنوان یک دانشمند، بلکه به‌عنوان نمادی اخلاقی شناخته می‌شود. او نشان داد که علم می‌تواند همزمان ابزاری برای شناخت، همدلی و تغییر اجتماعی باشد.

چند سال بعد، او برنامه جهانی «Roots & Shoots» را بنیان گذاشت؛ شبکه‌ای که میلیون‌ها جوان و دانش‌آموز در بیش از ۶۰ کشور را برای پروژه‌های محیط زیستی و اجتماعی بسیج کرده است. این ابتکار بر پایه ایده‌ای ساده شکل گرفت: هر فرد، هر چقدر کوچک، می‌تواند تغییری مثبت در جهان ایجاد کند.

راز استاد هلندی مرموز سرانجام فاش شد

(1632-1675)

یوهانس ورمیر



Johannes Vermeer: Gezicht op Delft



هنرمندان زمانه‌اش حکایت داشت. یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد او این بود که تقریباً تمام آثارش را برای یک زوج خاص نقاشی کرده بود، امری که در تاریخ هنر بی‌سابقه است.

این زوج، پیتر کلاس فان روفن و همسرش ماریا دک‌نیوت، در خانه‌ای کنار کانال دلفت زندگی می‌کردند که «عقاب طلایی» نام داشت. بیشتر نقاشی‌های معروف ورمیر دیوارهای همین خانه را زینت می‌داد. سال گذشته، یکی از دوستان پژوهشگر گراهام-دیکسون به نام تیتوس فن هیله با جست‌وجو در آرشیوهای دلفت موفق شد مکان دقیق این خانه را بیابد. کشفی که به گفته او، کلید رمزگشایی از زندگی و هنر ورمیر است.

خانه‌ای در کنار کلیسای مخفی

خانه «عقاب طلایی» در قلب محله قدیمی دلفت، کنار کانال قدیمی شهر قرار داشت؛ ساختمانی که هنوز پابرجاست و امروزه به اقامتگاه دانشجویان دانشگاه دلفت تبدیل شده است. درست در پشت این خانه، بنای کوچکی قرار دارد که زمانی کلیسای پنهان یکی از فرقه‌های مذهبی ممنوعه بود.

ریکز آمستردام که تمام بلیت‌هایش در چند روز نخست به فروش رفت.

با وجود این شهرت خیره‌کننده، زندگی شخصی و منش فکری ورمیر همواره معمایی حل‌نشده باقی مانده بود. اما یافته‌های تازه‌ی اندرو گراهام-دیکسون، که حاصل بیش از ده سال کاوش در اسناد تاریخی دلفت و روتردام است، تصویر تازه‌ای از ورمیر به دست می‌دهد: انسانی نیک‌سرشت، صلح‌جو و اندیشمند که نه در انزوا، بلکه در ارتباطی عمیق با جامعه و اندیشه‌های زمانه‌اش می‌زیست.

کشف ارتباط ورمیر با جنبش‌های دینی پنهان

بر پایه‌ی اسناد تازه، ورمیر عضوی از یک جنبش زیرزمینی صلح‌طلب بوده است؛ گروهی که اعضایش عمدتاً زنان بودند و در مخالفت با سخت‌گیری‌های مذهبی کالوینیست‌های رسمی فعالیت می‌کردند. او بسیاری از آثارش را در ستایش همین زنان و آرمان‌های انسان‌دوستانه‌شان نقاشی کرده بود. تا پیش از این تحقیق، هیچ سندی از چنین ارتباطی در دست نبود، اما نشانه‌هایی پراکنده در تاریخ دلفت همیشه از تفاوت ورمیر با دیگر

پژوهش‌های تازه نشان می‌دهد یوهانس ورمیر، عضوی از جنبشی صلح‌طلب و مذهبی بوده که نقش مهمی در شکل‌گیری اندیشه‌های روشنگری در هلند ایفا کرده است.

قرن‌ها، زندگی خصوصی ورمیر در حاله‌ای از ابهام فرو رفته بود؛ اما اکنون اندرو گراهام-دیکسون، مورخ هنر بریتانیایی، پرتوی تازه بر زندگی و باورهای این هنرمند افسانه‌ای افکنده است.

به نقل از تایمز، یوهانس ورمیر، خالق شاهکارهایی چون منظره دلفت و دختری با گوشواره مروارید، از چهره‌های محبوب اما مرموز تاریخ هنر جهان است. او در سال ۱۶۳۲ در دلفت هلند زاده شد و در ۴۳ سالگی درگذشت. در پی مرگش، نامش به سرعت به فراموشی سپرده شد؛ فراموشی‌ای که نزدیک به دو قرن به طول انجامید.

در میانه قرن نوزدهم، منتقد فرانسوی تنوفیل توره با کشف دوباره آثارش او را «اسفینکس دلفت» نامید؛ لقبی که به‌خوبی رازآلودگی زندگی و آثار این هنرمند را توصیف می‌کرد. با این حال، محبوبیت جهانی او در قرن بیست‌ویکم به اوج رسید؛ به‌ویژه نمایشگاه بزرگ سال ۲۰۲۲ در موزه

فرقه‌ای که پیروانش خود را «رامونسترانت» می‌نامیدند و در مخالفت با کلیسای کالوینی هلند شکل گرفته بود.

بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد ورمیر این دو ساختمان، خانه‌ی حامیانش و کلیسای پنهان پشت آن، را در یکی از آثار محبوب خود، *کوچه کوچک* (The Little Street) به تصویر کشیده است. او حتی امضای خود را بر دیوار سفید زیر پنجره همان خانه نوشته بود. برای سال‌ها تصور می‌شد این نقاشی صرفاً منظره‌ای شهری است، اما اکنون روشن شده که این اثر نوعی سرود تصویری در ستایش جامعه‌ای صلح‌طلب و مؤمن است؛ محله‌ای آرمانی که در آن زنان در آرامش به دوخت و دوز و خانه‌داری مشغول‌اند و کودکان زیر نور خورشید بازی می‌کنند؛ تمثیلی از بهشت روی زمین در نگاه ورمیر.

راز باورهای مذهبی ورمیر

اینکه خانه‌ی زوج فان روفن در کنار کلیسای رامونسترانت‌ها بود، تصادفی نبود. پیتر فان روفن از خانواده‌ای عمیقاً وابسته به این جنبش بود؛ پدر و پدربزرگش در زمان ممنوعیت این مذهب، به خاطر حمایت از آن حتی خطر زندان را پذیرفته بودند. همسر او، ماریا دک‌نیوت، نه تنها از پیروان این فرقه بود، بلکه در شاخه‌ای رادیکال‌تر از آن به نام «کولجیانت‌ها» نیز شرکت می‌کرد؛ جنبشی که بر برابری زن و مرد، آزادی اندیشه و گفت‌وگوهای دینی بدون واسطه‌ی کشیش تأکید داشت.

پژوهش تازه نشان می‌دهد خانواده ورمیر نیز از همین سنت مذهبی برخاسته بودند. پدر و مادر، خواهر و حتی شوهرخواهر او در گردهمایی‌های کولجیانت‌ها حضور داشتند. ورمیر نیز در چنین فضایی رشد کرده و به گفته‌ی منابع، در جلسات بحث و نیایش آنان شرکت می‌کرد.

جالب آن‌که همسر ورمیر، کاتولیک بود، اما احتمالاً به باورهای شوهرش احترام می‌گذاشت؛ زیرا در غیر این صورت ازدواج آنان در آن دوران غیرممکن بود. به این ترتیب، ورمیر در میان دو جهان فکری زیست: ایمان آزاداندیش رامونسترانت‌ها و

سنت‌های هنری و معنوی کاتولیکی که بعدها در آثارش بازتاب یافت.

رامونسترانت‌ها و کولجیانت‌ها که بودند؟

این جنبش‌های مذهبی که ریشه در قرن هفدهم هلند داشتند، گروه‌هایی از مسیحیان اصلاح‌طلب بودند که با نهادهای رسمی کلیسا مخالفت می‌کردند. آنان به‌جای تبعیت از کشیشان و احکام سخت‌گیرانه، بر تعالیم مستقیم مسیح تکیه داشتند و شعارشان ساده و روشن بود: «دوست بدار، قضاوت نکن.»

آنان از موعظه‌های معروف عیسی، چون «بگذار کودکان نزد من آیند» و «دشمن خود را دوست بدار» الهام می‌گرفتند. زنان در این جنبش نقش



فعالی داشتند و گاه همانند مریم مجدلیه مورد احترام و الگو قرار می‌گرفتند. به گفته‌ی گراهام-دیکسون، این اندیشه‌ها پایه‌های نخستین تفکر روشنگری در اروپا را شکل دادند و مفهوم جامعه‌ای آزاد، برابر و مداراگر را پیش از زمان خود به نمایش گذاشتند.

در چنین بستری، آثار ورمیر معنایی تازه می‌یابد. نور لطیف تابیده از پنجره‌ها، چهره‌های آرام و سکوت معنادار فضا، همگی بازتاب باورهای معنوی او و جامعه‌ی کوچک پیرامونش هستند؛ جهانی که در آن پاک‌ی، سکون و تأمل جایگزین قدرت و جدال می‌شود.

نقاشی به‌عنوان زبان ایمان

از دید این پژوهش تازه، ورمیر نه صرفاً هنرمندی منزوی، بلکه مفسری بصری از ارزش‌های انسان‌دوستی و ایمان درونی بود. او در زمانه‌ای می‌زیست که اختلاف‌های مذهبی کشورش را دوباره کرده بود؛ با این حال، قلم‌مویش به جای جدال، پیام صلح و هماهنگی را منتقل می‌کرد.

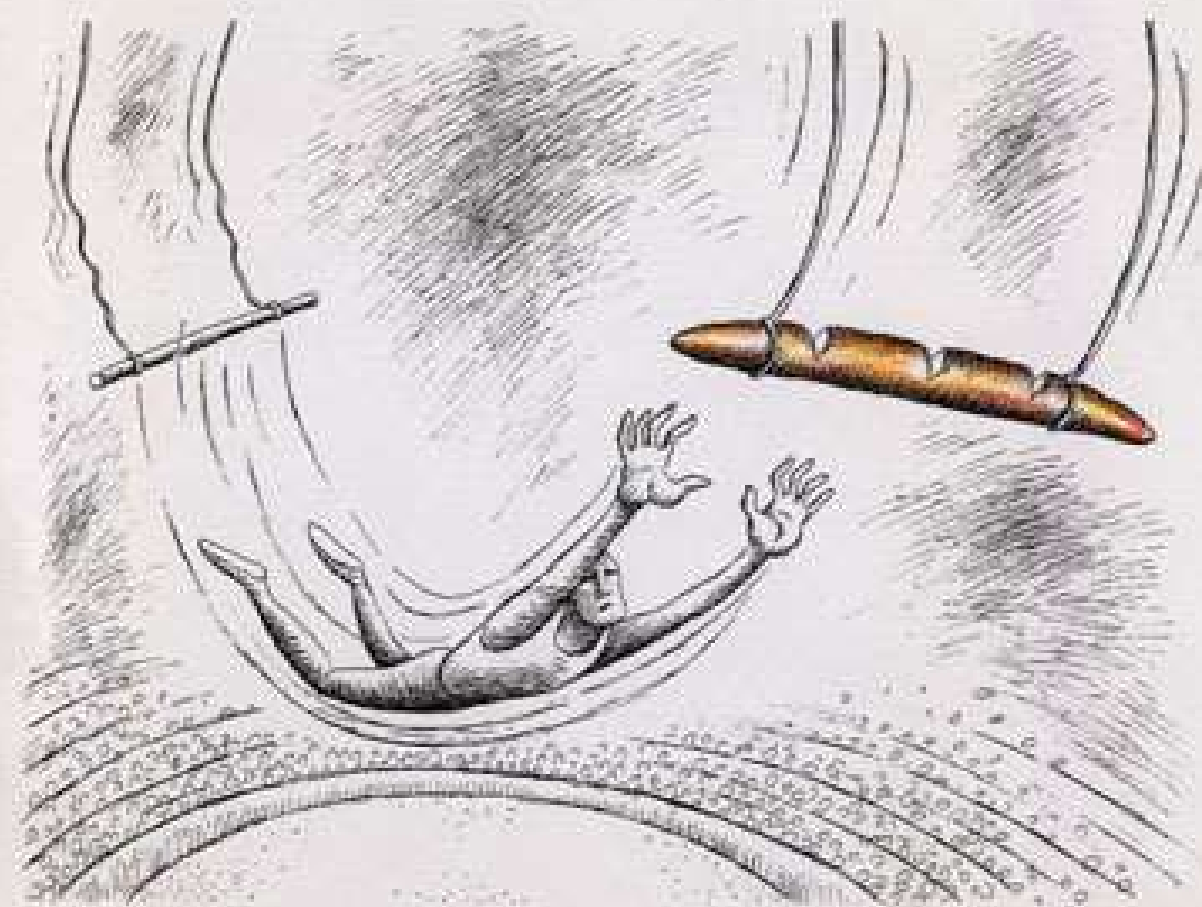
شاید از همین روست که زنان در آثار او جایگاهی مرکزی دارند: زنانی غرق در اندیشه، در حال خواندن نامه‌ای، یا مشغول کار روزمره، که نوعی تقدس و آرامش در وجودشان جاری است. ورمیر از آنان نه به‌عنوان موضوعی تزئینی، بلکه به‌عنوان نماد خرد، ایمان و پایداری انسانی یاد می‌کرد؛ ارج‌گذاری بصری به زنانی که ستون اصلی جنبش‌های صلح‌طلب زمانه‌اش بودند.

بازخوانی ورمیر در پرتو تاریخ

امروز، با این کشفیات تازه، ورمیر دیگر صرفاً نقاشی از خلوت و نور نیست؛ بلکه هنرمندی است که با زبان سکوت، پیامی اجتماعی و اخلاقی را منتقل کرده است. ارتباط نزدیک او با جنبش‌های مذهبی زیرزمینی، توضیحی تازه برای محدود بودن حلقه حامیانش و فراموشی طولانی‌مدت آثارش نیز ارائه می‌دهد. او نه به‌دلیل کم‌کاری، بلکه به‌دلیل باورهای متفاوتش از جریان اصلی هنر و جامعه فاصله گرفت.

آثار ورمیر اکنون در موزه‌های بزرگ جهان چون گوهرهایی بی‌زمان درخشانند، اما آنچه در پرتو پژوهش گراهام-دیکسون نمایان شده، روحی تازه در این تابلوها می‌دمد: روح ایمان، امید و انسان‌گرایی.

پژوهش تازه نشان می‌دهد که ورمیر نه «اسفینکسی خاموش» که انسانی پرشور و صاحب اندیشه بود؛ نقاشی که با نوری نرم و نگاهی مهربان، ارزش‌های جنبش صلح‌جویان هلندی را جاودانه کرد. شاید راز ماندگاری چشمان آرام «دختر با گوشواره مروارید» نیز در همین باشد. انعکاسی از ایمان خاموش اما استوار هنرمندی که در دل تاریکی زمانه‌اش، نور را جست‌وجو می‌کرد.



هادی حیدری